

از نمایش انتخاباتی تنها "مضحک‌های" باقی مانده است

حذف رفسنجانی از دایره‌ی کاندیداهای انتخابات ریاست‌جمهوری، فردی که در دوره‌هایی حتا بیش از خامنه‌ای در حکومت اسلامی نقش داشته است، نه اقتدار حکومت اسلامی که نشانه‌ی ناتوانی و ضعف مفرط حکومتیست که در بحران‌هایی بی‌سابقه گرفتار آمده است. یک‌روز پیش از اعلام رسمی اسامی کاندیداهای "حراز" صلاحیت شده" از سوی شورای نگهبان و در حالی که خبر رد صلاحیت رفسنجانی در میان حکومتی‌ها پیچیده بود، علی مطهری نماینده مجلس گفت: "اگر هاشمی رد صلاحیت شود، اصل انقلاب و نظام زیر سوال می‌رود". غلامعلی رجایی از اعضای سابق سپاه و از نزدیکان هاشمی نیز که یک روز پیش از اعلام صلاحیت‌ها نوشته بود: "هاشمی شناسنامه انقلاب است و هیچ عاقلی مهر باطل به شناسنامه خود نمی‌زند"، روز بعد نوشت: "به گمان من مهم‌ترین خبر تلخ پس از ارتحال امام این خبر بود که با شگفتی دهان به دهان گشت: صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برای شورای نگهبان حراز نشد!".

وقتی افرادی هم چون مطهری و رجایی که پیوندهایی عمیق با نظام اسلامی دارند از زیر سوال رفتن حکومت و باطل شدن شناسنامه‌اش سخن می‌گویند، تنها می‌توان بر پاره پاره شدن و عمق شکاف‌های درونی حکومتی انگشت گذاشت که غرق در بحران است و در نتیجه‌ی بن‌بستی که به آن دچار شده، تنها یک راه، یعنی ادامه‌ی سیاست‌های کنونی، برای‌اش باقی مانده است. سیاستی که برپایه‌ی سرکوب در داخل و تنش در سیاست خارجی استوار است و این سیاست را تنها کسی می‌تواند پیش ببرد که در هماهنگی

در صفحه ۲

سرنوشت مردم سوریه در چنگال قدرت های امپریالیست جهان

در صفحه ۱۱

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۰

بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) در بارهٔ تحریم فعال
مضحک انتخاباتی ریاست جمهوری

انتخابات نمایشی رژیم استبدادی را به نمایشی علیه نظم موجود تبدیل کنیم

۳

"انتخابات" و شکست

ایران با اعتماد به سمبل تاریک‌اندیشی و خرافات، به پای صندوق رأی‌گیری بروند و چشم‌پسته به جمهوری اسلامی رأی دهند و اولین تجربه انتخاباتی‌شان را در پی سرنگونی رژیم سلطنتی با یک شکست بزرگ از سر بگذرانند. شکستی که هر بار با شرکت‌شان در انتخابات با شکست‌های دیگری همراه بود.

ناگفته روشن است که وقتی اکثریت مردم در یک چنین سطحی از ناآگاهی قرار دارند که خرافات مذهبی تعیین‌کننده و راهنمای عمل سیاسی آن‌ها باشد، نتوانند این واقعیت را درک کنند که یگانه وظیفه و رسالتی که خمینی و جمهوری اسلامی داشتند، سرکوب و در هم شکستن انقلاب آن‌ها و به عقب راندن توده مردم به جایگاهی در تمام سطوح، پایین‌تر از دوران رژیم شاه بود.

اما زندگی سیاسی پرتکاپوی آن دوران که بازتاب ادامه‌ی حیات انقلاب بود، به سرعت توهمات ناشی از زودباوری و خرافات مذهبی را در هم می‌شکست و توده‌های زحمتکشی که در تجربه‌ی زندگی سیاسی آگاه می‌شدند، به چنان تهدیدی علیه ارتجاع حاکم تبدیل شدند که رژیم به سرکوب و کشتار گسترده و وحشیانه‌ای در سال ۶۰ روی آورد تا بتواند اختناق و استبدادی را که نظیر آن را مردم ایران اقل در طول یک قرن گذشته ندیده بودند، حاکم سازد.

پس از این کشتار و اختناق وحشتناک و بحران‌ها در صفحه ۵

ناآگاهی برخاسته از باورهای دینی همواره یکی از سرمنشأهای مهم اسارت مردم یک کشور در چنگال طبقات حاکم ستمگر بوده و خواهد بود. ۳۴ سال است که توده‌های مردم ایران، تاوان ناآگاهی و باورهای دینی خود را پس می‌دهند.

به جز یک باور کور به مذهب، چگونه ممکن بود مردمی که برای رهایی از شر ستمگری‌های رژیم سلطنتی به انقلاب روی آورده بودند، به یک دار و دسته مرتجع که در رأس آن‌ها یک شارلاتان عوام‌فریب، سمبل تاریک‌اندیشی قرون وسطایی به نام خمینی قرار گرفته بود، اعتماد کنند، در یک کلامبرداری بزرگ حیات حاکمه به نام رفراندوم، چشم‌پسته به "جمهوری اسلامی آری یا نه؟" رأی دهند و سند اسارت‌شان را با دست خود امضا کنند.

باید اذعان کرد وقتی که اکثریت بزرگ مردم یک کشور، فریب یک شارلاتان را می‌خورند و نه با زور سرنیزه ستمگران، بلکه با دست خود، سند اسارت شان را امضا می‌کنند، نشان می‌دهد که نقصی بزرگ در خود این مردم وجود دارد و این نقص در میان مردم ایران، ناآگاهی عجیب شده با خرافات مذهبی بود. شکی نیست که این طبقات حاکم ستمگر بوده‌اند که با اختناق و استبداد و اشاعه سموم خرافات مذهبی، مردم را در جهل، انقیاد و غرق در خرافات نگه داشته‌اند، اما در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌کند که ناآگاهی برخاسته از خرافات مذهبی باعث گردید که مردم

یک اعتصاب کم نظیر چهار ماهه و دلایل شکستش

در صفحه ۶

یادداشت‌های سیاسی

اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه

۱۴

جنگ طلبی سرمایه داری و موشک پرانی فاجعه آمیز

۱۳

از نمایش انتخاباتی تنها "مضحک‌های" باقی مانده است

کامل با خامنه‌ای باشد. اما چرا رفسنجانی از نمایش انتخاباتی حذف گردید؟!

خارج کردن رفسنجانی و مشایبی از بازی انتخاباتی، با این هدف صورت گرفت که از هرگونه تشنج سیاسی در فضای انتخاباتی جلوگیری شود. دلیل آن نیز آشکار است. حکومت اسلامی نسبت به سال ۸۸ هم در داخل و هم در خارج در وضعیت بسیار وخیمتری قرار دارد و به همین دلیل به هیچ‌عنوان خواستار شرایطی مانند سال ۸۸ که منجر به اعتراضات توده‌ای به بهانه‌ی انتخابات گردید نیست، به‌ویژه آن‌که شرایط وخیم معیشتی می‌تواند توده‌های کارگر و زحمتکش را این‌بار به‌طور وسیعی و غیرقابل مقایسه با سال ۸۸ به خیابان و اعتراض بکشانند. این همان موضوعی بود که مدت‌ها پیش از انتخابات و به عنوان این‌که فتنه جدیدی در راه است، در سخنان و رسانه‌های حکومتی بازتاب یافته بود. در سرمقاله پیشین نشریه‌ی کار، ما بر این موضوع تأکید کردیم که "کنشک‌های درونی باندهای وابسته به جمهوری اسلامی با وارد شدن هاشمی رفسنجانی به صحنه، یکبار دیگر از هم‌اکنون خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی رژیم را با معضلی جدید روبرو کرده است". این معضل نه به‌خاطر موقعیت رفسنجانی که به‌خاطر تأثیری بود که رقابت‌های انتخاباتی می‌توانست در تشدید تضادهای درونی، تحریک فضای انتخاباتی و در نتیجه واکنش‌های توده‌ای - که هرلحظه امکان بروز انفجاری آن وجود دارد - داشته باشد. اما حکومت با بیرون انداختن رفسنجانی - و تا اندازه‌ی بسیار کمتری مشایبی - از نمایش انتخاباتی، ترجیح داد تا پای این هزینه‌ها و ریسک نرود. حکومت به این نتیجه رسید که رد صلاحیت رفسنجانی بسیار کم‌هزینه‌تر از شرکت او در انتخابات است و از همین‌رو بلافاصله تمامی ابزارهای خود از مجلس تا رسانه‌هایی همچون کیهان را به‌کار گرفت تا با زمینه‌سازی برای رد صلاحیت رفسنجانی، هزینه‌ی رد صلاحیت او را که عمدتاً محدود به شکاف‌های درونی حاکمیت است و بخش ناچیزی نیز به موقعیت سیاسی رژیم در جهان بر می‌گردد، کمتر سازد.

اما در حالی‌که تا پیش از حذف رفسنجانی، عده‌ای از جناح اصولگرایان بر وحدت کاندیداها تأکید می‌کردند، با حذف وی، ائتلاف‌ها و وحدت‌ها برچیده شد و عموم کاندیداها (به‌غیر از حداد عادل تا اینجای کار) از باقی ماندن در صحنه انتخابات تا به آخر سخن گفتند. حالا دیگر آن روی سکه "انتخابات" عیان می‌گشت. تبلیغات انتخاباتی آغاز شد و سخنان کاندیداها برای جلب افکار عمومی هر روز با زبانی تیزتر و تندتر دولت کنونی را زیر سوال برد، گویی همگان فراموش کرده بودند که همین چند روز پیش خامنه‌ای از فتح‌ها و پیروزی‌های درخشان حکومت در طی این سال‌ها سخن گفته و تنها مشکل را در "مقداری گرانی" دانسته بود. از همه‌چیز گفتند، از میلیاردها دلاری که در چین و هند بلوکه شده تا فساد و رشوه‌خواری که از حد گذشته است. از بحران در سیاست خارجی و حتا شکست سیاست‌های هسته‌ای تا سخنان پدیری که سه فرزند خود را در جنگ از دست داده، اما اکنون در اثر نداری و بدبختی می‌خواهد دست به

خودکشی بزند. در این میان تنها کسی که به‌جای نشان دادن چهره‌ی واقعی نظام اسلامی که سر تا پا تباهی و سیاهی‌ست، از اقتدار نظام و حرکت برای اقتدار هر چه بیشتر حکومت اسلامی در جهان سخن گفت، جلیلی بود یعنی کسی که گویا قرار است نقش "احمدی‌نژاد دوم" را برای خامنه‌ای ایفا کند. همان کسی که باهنر نائب رئیس مجلس از احراز صلاحیت او در برابر حذف چهره‌هایی چون سعیدی‌کیا ابراز شگفتی کرد. پیام سخنان باهنر اما نه اعتراض به تأیید صلاحیت جلیلی که بیش از هر چیز بیان نارضایتی طیف مهمی از اصولگرایان، از تلاش بخش قدرتمندی در حاکمیت است که از هم اکنون رییس‌جمهور آینده را برگزیده است. همان بخشی که احمدی‌نژاد را به ریاست‌جمهوری رسانده بود. حالا این طیف از اصولگرایان قدیمی هستند که با چسباندن جلیلی به احمدی‌نژاد و این که همین گروه با روی‌کار آوردن احمدی‌نژاد مسبب شرایط کنونی‌ست، صدای مخالفت خود را بلند کرده و تلاش دارند تا سدی در برابر رسیدن جلیلی به این پست ایجاد کنند. نتیجه‌ی طبیعی این شرایط، تشدید تضادها و رقابت برای تصاحب قوه‌ی مجریه است، جایی که پول و قدرت زیادی برای صاحبان آن به ارمغان می‌آورد. البته حکومت نیز به‌خوبی از نتایج این شکاف آگاه است و به همین منظور حتا مناظره‌های تلویزیونی را به ۳ مورد تقلیل داده و سعی کرد با گفت‌وگوهای یک جانبه، تبلیغات تلویزیونی را سرهم بیاورد و بدین ترتیب عطای گرم‌کردن بازار انتخاباتی را به لقایش بخشید.

اگر از سویی رقیب جلیلی با چسباندن وی به احمدی‌نژاد تلاش دارند تا روی کارآمدن وی را خطری برای نظام نشان دهند، حامیان جلیلی نیز تلاش می‌کنند تا با توجه به تمایل آشکار خامنه‌ای به وی با شعار حمایت از "خط مقاومت در برابر خط سازش"، رقیب را از میدان بدر کنند. بر همین اساس روزهای آینده اوج زورآزمایی گروه‌های مختلف اصولگرا در درون حاکمیت خواهد بود و بدیهی‌ست که هیچ‌کدام از این گروه‌ها با توجه به پشتوانه‌های قدرتمندی که در درون رژیم دارند، تا لحظه‌ی آخر امید خود را برای پیروزی در این زورآزمایی از دست نخواهند داد، به‌ویژه آن‌که خامنه‌ای به‌رغم تمایل آشکاری که به جلیلی دارد، سعی می‌کند به‌دلیل شرایط موجود، برخلاف سال ۸۸ به‌طور مستقیم وارد صحنه انتخابات نشود. انتخابات مجلس نهم نیز نمونه‌ای از این زورآزمایی‌ها بود که در نهایت برای اولین بار منجر به شکل‌گیری فراکسیون‌های مستقل اصولگرایان در مجلس نهم گردید. رقابتی که انتخابات مجلس در تهران را به دلیل وزنه‌ای که هر کدام از آن‌ها در درون حاکمیت داشتند، حتا به مرحله‌ی دوم کشاند. رقابتی که این‌بار با دخالت بیت رهبری در آن، قرار است به نفع جلیلی کاندید بیت‌رهبری پایان یابد.

اولین قربانی این دخالت، لنگرانی کاندید مورد نظر جبهه‌ی پایداری بود، جریانی که با رهبری مصباح یزدی، قبل از انتخابات مجلس نهم شکل گرفت و امروز یکی از فراکسیون‌های قدرتمند مجلس است. شورای نگهبان اما صلاحیت وی را رد کرد. لنگرانی نیز هنگامی که از رد صلاحیت خود خبردار شد، پیشدستی کرده و به نفع جلیلی

کنار رفت. این در حالی بود که مصباح یزدی مرشد وی پیش از این همه‌ی تخم‌مرغ‌های خود را در سبد او ریخته بود و بسیاری از اعضای جبهه پایداری نیز به‌رغم نام‌نویسی جلیلی، از حمایت خود تا به آخر از لنگرانی تأکید کرده بودند. در نهایت نیز پس از دیدار جلیلی با مصباح، وی کاندیدای اصلاح اعلام شد و به حمایت این جریان از جلیلی منجر گردید. اعلام حمایتی از موضع درماندگی و عجز و این همه برای این بود که در آینده جبهه پایداری نه ادعایی برای پیروزی در انتخابات داشته باشد و نه این‌گونه وانمود شود که جلیلی وامدار این جریان است. جلیلی برای نمایندگی مجلس به‌میدان نیامده بود، او کاندیدای ریاست‌جمهوری بود و قیای کاندیداتوری جبهه پایداری برای او کوچک.

بنابر این در اولین گام جبهه پایداری به نفع بیت رهبری از دور خارج گردید. اما در میان اصولگرایان، رقیب قدرتمند دیگری نیز وجود دارند که یکی از آن‌ها جریانی‌ست که در مجلس و در نقش فراکسیون "رهروان ولایت" دست بالا را دارد. فراکسیونی که اعضای آن بخشی به قالیباف و بخشی دیگر به ولایتی نظر دارند، همان دو نفری که پس از بحث و گفت‌وگوهای زیاد در این فراکسیون، قرار شد در نشست این فراکسیون از آن‌ها برای سخنرانی و گفت‌وگو دعوت به‌عمل آید، دو نفری که هر کدام به نمایندگی از گروه‌های گوناگون اصولگرا کاندیدای ریاست‌جمهوری شده‌اند. ولایتی از حمایت گروه‌های قدیمی‌تر اصولگرایان و از جمله مؤلفه برخوردار است. ولایتی اگرچه همواره پیوند‌های محکمی با خامنه‌ای داشته است، اما از سوی دیگر با طیفی از اصولگرایان که سخنگوی بخشی از بورژوازی هستند که از سیاست‌های خارجی و تحریم‌ها ضربه خورده و ناراضی هستند، روابط حسنه‌ای داشته و از لحاظ سیاسی به این گروه نزدیکی‌های زیادی دارد. و از بد روزگار همین موضوع است که شناس ولایتی برای رسیدن به پست ریاست‌جمهوری را کاهش داده است.

قالیباف اما نماینده‌ی بخش‌های جدیدتری از اصولگرایان است که در بسیاری از ارگان‌های حاکمیت از جمله سپاه نمایندگانی دارد. باهنر نائب رئیس مجلس، با اشاره به نامه خامنه‌ای به نیروهای نظامی در مورد عدم دخالت در انتخابات، از فعالیت بخشی از فرماندهان سپاه به نفع قالیباف خبر داده بود. تلاش برخی از رسانه‌های اصولگرا برای جا انداختن این موضوع که قالیباف در نظرخواهی‌ها پیش‌تاز است، چیزی نیست جز حمایت این طیف از قالیباف.

سایر کاندیداها ریاست‌جمهوری نیز البته تنها برای گرم کردن بازار آمده‌اند و نه امیدی به کسب این مقام دارند و نه خودشان و یا حامیان ضعیف‌شان می‌توانند نقشی در درون حاکمیت برای تعیین رئیس‌جمهور بازی کنند. اگر محسن رضایی قرار است نقش یک فرد مستقل را بازی کند و عارف و روحانی نماینده "اصلاح‌طلبان" در این بازی باشند، برای محمد غرضی تنها می‌توان نقش دلقک را در این نمایش قابل شد که نه ستاد دارد، نه کابینه و نه حتا برنامه. او با



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) در باره تحریم فعال مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری

انتخابات نمایشی رژیم استبدادی را به نمایشی علیه نظم موجود تبدیل کنیم

کارگران، زحمتکشان، مردم آزادیخواه و ستم کشیده ایران

یازدهمین دوره نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری در ۲۴ خرداد برگزار می‌شود. رژیم استبدادی و دیکتاتوری عریان جمهوری اسلامی در حالی بساط خیمه شب بازی و مضحکه انتخابات ریاست جمهوری‌اش را به راه انداخته و پیرامون آن تبلیغ می‌کند که در طول بیش از سه دهه حاکمیت خود، ابتدائی‌ترین حقوق مدنی و دموکراتیک را لگد مال نموده و مردم ایران را از آزادی‌های سیاسی حتا در محدوده دموکراسی‌های بورژوازی نیز محروم ساخته است. نه فقط به هیچ فرد، حزب و سازمان سیاسی مخالف رژیم اجازه فعالیت داده نشده است، بلکه حتا احزاب و گروه‌هایی که کلیت نظام جمهوری اسلامی را قبول دارند اما ممکن است در سلیقه‌ها و برخی مسائل جزئی با جناح قدرتمند حاکم اختلاف داشته باشند، از تیغ استبداد و دیکتاتوری حاکم در امان نبوده‌اند. جمهوری اسلامی در شرایطی انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری را سازماندهی نموده که تضادهای مختلف اجتماعی فوق‌العاده تشدید شده‌اند. تمرکز و انباشت ثروت در یک قطب فقر و نداری در قطب دیگر، تضاد این دو قطب را تشدید و زمینه‌های ستیز طبقاتی و گسترش آن را بیش از پیش تقویت نموده است. صرف نظر از وجود تنش و بحران در روابط و مناسبات خارجی، رژیم جمهوری اسلامی با بحران‌های حاد و متعددی در عرصه مسائل داخلی نیز دست به گریبان است. بحران‌های لاینحل، عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی را فرا گرفته است. تمام تلاش بورژوازی حاکم و جناح‌های آن برای غلبه بر بحران با شکست و ناکامی روبرو شده است. اختلاف و کشمکش میان باندها و دار و دسته‌های طبقه حاکم و شکاف‌های درونی هیئت حاکمه نیز پیوسته شدیدتر و عمیق‌تر شده‌اند.

از سوی دیگر، سیاست‌های اقتصادی رژیم، توده‌های کارگر و زحمتکش را به خاک سیاه نشانده است. امواج پی در پی گرانی، افزایش مداوم قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز مردم و تورم افسار گسیخته، فشارهای اقتصادی بر کرده توده‌های کارگر و زحمتکش را به نحو کم سابقه‌ای افزایش داده و از حد تحمل آن‌ها فراتر برده است. تنگناهای دهشتناک معیشتی ادامه زندگی اکثریت مردم زحمتکش جامعه را دشوار ساخته و آنان را در منگنه فقر و فلاکت فزون از حدی قرار داده است. رژیم سرمایه‌داری و استبدادی حاکم علاوه بر تحمیل زندگی پر مشقت و نکبت‌بار و تحمیل مرگ تدریجی بر کارگران و اکثریت مردم جامعه، فضای سرکوب و خفقان را نیز بیش از پیش تشدید نموده، بازداشت و پی‌گرد و آزار فعالان و رهبران کارگری را افزایش داده است و هر فریاد اعتراض و مبارزه علیه نظم موجود را، با زندان و سرنیزه و سرکوب بیرحمانه پاسخ داده است. به رغم این اما خشم و نارضایتی در میان توده‌های مردم زحمتکش نسبت به وضعیت موجود، بسی شدیدتر، گسترده‌تر و مترکمتر شده و تغییر و دگرگونی بنیادی نظم موجود، به خواست مردم عموم توده‌های مردم زحمتکش ایران تبدیل شده است.

کارگران، زحمتکشان، مردم آزادیخواه و ستم کشیده ایران

دستگاه استبدادی و ارتجاع طبقاتی در حالی بساط شعبده بازی، فریب و تحقیر مردم را پهن کرده است که تشدید تضادها و بحران‌های سیاسی و اقتصادی، از هم گسیختگی و بی‌ثباتی درونی هیئت حاکمه، آسیب‌پذیری رژیم استبدادی حاکم را فوق‌العاده افزایش داده است. در عین حال خطر انفجار نارضایتی تراکم یافته توده‌ای و شعله‌ور شدن یک مبارزه انقلابی زیر و رو کننده، استبداد حاکم و سران اصلی آن را به شدت بیمناک ساخته است. بر بستر چنین شرایطی است که صحنه گردانان اصلی این معرکه و بازی مسخره و تکراری، از مردم می‌خواهند وارد بازی ولی فقیه و گماشتگان وی در شورای نگهبان شوند و آراء خود را به نام یکی از متخبین منصوبین خامنه‌ای به صندوق رأی بریزند. هر چند استبداد حاکم برایش مهم است که با کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی، برای خود بویژه در انظار جهانی "مشروعیت" سازی کند، اما از آنجا که هر نمایشی ولو مسخره‌ترین آن نیز می‌تواند به عرصه درگیری‌های حاد و کشمکش میان باندهای حکومتی تبدیل شود و بر آن بستر، نارضایتی تل‌انبار شده و خشم فرو خفته کارگران و زحمتکشان فوران کند، این تاکتیک نیز از دستور کار خامنه‌ای دیکتاتور مطلق‌العنان و گماشتگان وی در شورای نگهبان خارج شده است. اوضاع به قدری وخیم است که قدرت تمرکز یافته در دست شعبده بازان و دار و دسته مرتجع خامنه‌ای، ظرفیت پذیرش هیچ درجه‌ای از مانور سیاسی از نوع بازی دادن رقبای مرتجع خود و گرم کردن تنور انتخابات را ندارد. اگر در دوره‌های گذشته به منظور فریب مردم ناآگاه و یا کشاندن بخش‌هایی از مردم به پای صندوق‌های رأی، بساط معرکه‌گیری رژیم به نحوی آرایش و تزئین می‌شد تا بخش‌هایی از مردم نهایتاً بین بد و بدتر به انتخاب بد روی آورند، مجموعه شرایط بحرانی رژیم، این‌بار حتا استفاده از این امکان را نیز نا ممکن ساخته و تنها گزینه‌ای که رژیم برای مردم قائل شده، گزینه بدتر است!

کسی می‌تواند وارد عرصه انتخابات ریاست جمهوری دستگاه استبدادی شود که بی کم و کاست گوش به فرمان و نوکر حلقه به گوش خامنه‌ای باشد. مردم ایران به ویژه بعد از انتخابات خرداد سال ۸۸ بیشتر به این موضوع پی برده‌اند که نه انتخابات و میزان آراء ریخته شده در صندوق‌ها، بلکه اراده خامنه‌ای، فرمانروای دستگاه سیاسی استبداد حاکم است که رئیس جمهور تعیین می‌کند. آستانه مانور و تحمل نظام دیکتاتوری حاکم اکنون به قدری کاهش یافته است که حتا برپا دارندگان بساط استبداد نیز از گزند تیغ استبداد و دیکتاتوری برکنار نمانده‌اند. وقتی مرتجع به نامی مانند اکبر هاشمی رفسنجانی که فرزند اصیل حکومت اسلامی و از ستون‌های اصلی نظام استبدادی جمهوری اسلامیست توسط خامنه‌ای و گماشتگان وی در شورای نگهبان از بازی حذف می‌شود، این موضوع نه فقط یکبار دیگر ماهیت انتخاباتی قلابی از جمله مضحکه انتخابات ریاست جمهوری را در انظار همه‌گان برملا می‌سازد، بلکه در عین حال باریک‌تر شدن و ضعیف‌تر شدن بیش از پیش تکیه‌گاه استبداد حاکم را نیز نشان می‌دهد. نظام استبدادی حاکم برای نجات از فروبلعیده شدن در عمق گردابی که تضادها و بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فزاینده، آن را به اعماق خود می‌کشد، اکنون باید پایش را روی سر سازندگان نظام و فرزندان خود بگذارد تا غرق شدن خویش در این گرداب را به تأخیر اندازد. همینکه اما نظام حاکم باید فرزندان خود را ببلعد و قربانی کند، همینکه برای نجات و تقویت خود باید خود را تضعیف کند و همینکه باید دست و پای خود را ببرد، پیکر خود را زخمی کند تا خود را از مهلکه نجات دهد، نشان دهنده این واقعیت است که کار این نظام به پایان رسیده است. مشکل دستگاه استبدادی حاکم اما فقط این نیست که برای نجات و تقویت خود، باید خود را تضعیف کند. این گزینه، کم هزینه‌ترین گزینه دستگاه استبدادی در شرایط حاضر است. مشکل دستگاه استبدادی این هم هست که اگر دار و دسته خامنه‌ای با پرداخت هزینه بسیار اندک و یا تقریباً بدون هزینه، در قبل از انتخابات، رفسنجانی را از بازی حذف نمی‌کرد و به علاج واقعه قبل از وقوع نمی‌پرداخت، آنگاه به احتمال خیلی زیاد باید پرداخت هزینه‌های بسیار هنگفتی را در بعد از "انتخابات" متحمل می‌شد!

کارگران، زحمتکشان، مردم آزادیخواه و ستم کشیده ایران

دستگاه سیاسی استبداد و فرمانروای بلامنازع آن خامنه‌ای، این بار نیز از همان صندوقی که احمدی نژاد را بیرون آورد، مهره جیرمخوار و مطیع دیگری را ولو به ضرب زور و سرکوب و دستگیری‌های گسترده، بیرون خواهد آورد. حتا از میان نامزدهای ریاست جمهوری مورد تأیید گماشتگان خامنه‌ای، اینکه چه در صفحه ۴

از نمایش انتخاباتی تنها "مضحک‌های" باقی مانده است

چهره و سخنان متفاوت‌اش البته قرار است با دلقبازی‌های خود، تعدادی از مردم را به پای صندوق رای بکشاند.

در شرایط کنونی برای حکومت البته بهترین حالت، انتخاب رییس جمهور در همان مرحله‌ی اول و با اعلام رای بالا می‌باشد، بنابر این به‌طور طبیعی به احتمال زیاد جلیلی باید در همان مرحله‌ی اول به عنوان رئیس‌جمهور اعلام گردد، اگر انتخابات به مرحله‌ی دوم برسد بیش از آن که بیانگر خواست خامنه‌ای باشد، بیانگر وزن‌کشی دیگر جناح‌هاست که با تکیه بر قدرت خود تا لحظه‌ی آخر نیز حاضر به عقب‌نشینی نشدند و این البته خود یک ضعف بزرگ برای خامنه‌ای خواهد بود. او در شرایط کنونی رئیس‌جمهوری می‌خواهد که به ظاهر با رای بالا به این مقام "انتخاب" شده، تا بتواند آن را خوراک تبلیغاتی سال‌های بعد کند. همان‌گونه که در ارتباط با احمدی‌نژاد این کار صورت گرفت. اما آیا با روی کار آمدن رئیس‌جمهوری که در هماهنگی کامل با خامنه‌ای باشد، چشم‌اندازی برای برون رفتن از بحران برای رژیم وجود دارد؟!

مشکل بزرگ حاکمیت این است که اکنون نه شرایط ۸ سال پیش است و نه حتی جلیلی توانایی احمدی‌نژاد را دارد. واقعیت این است که احمدی‌نژاد به رغم تمام بلایایی که بر سر زحمتکشان شهر و روستا آورد، با شعارهای پوپولیستی و با استفاده از ناآگاهی عقب‌مانده‌ترین بخش‌های جامعه به‌ویژه در روستا، توانست بخشی از آن‌ها را به دنبال خود بکشاند. اما نه رژیم در شرایط ۸ سال قبل قرار دارد و نه احمدی‌نژادی که توانسته بود جریان را به بیاندازد در شرایط کنونی تکرار شدنی است.

فراموش نکنیم که ۸ سال پیش احمدی‌نژاد نیز برای یکدست کردن حاکمیت به قدرت رسیده بود، اما دیدیم که تضادهای درونی حاکمیتی که مدعی بود امروز حکومت یکدست شده و هر سه قوه در دست اصولگرایان است به چه مرحله‌ای رسید که حتی با دوران خاتمی و مجلس ششم نیز غیرقابل مقایسه است. به‌گونه‌ای که در مجلس، رئیس‌جمهور و رئیس‌مجلس یکدیگر را علنا به دزدی و رشوه‌خواری متهم کردند. تضادها و تنش‌هایی که نتیجه‌ی شکست سیاست‌های حاکمیت و تشدید بحران‌هاست که تمامی ارکان جامعه، از جمله ساختار سیاسی آن را فراگرفته بود و اکنون نیز ماجرا نه تنها عوض نشده که بحران‌های فراگیری که حاکمیت با آن درگیر است هر آینه تشدید نیز شده است. به‌همین دلیل و در نهایت تفاوتی در بین کاندیداها در این زمینه وجود نداشته و نخواهد داشت، چرا که همگی آن‌ها تنها مجریان سیاست‌های جاری خواهند بود. چه جلیلی رئیس‌جمهور شود چه قالیباف یا ولایتی، هیچ‌کدام از آن‌ها قادر به حل مشکلات جامعه نبوده و از همان فردای تحویل گرفتن پست ریاست‌جمهوری با معضلات و بحران‌های غیرقابل حلی روبرو خواهند بود که آن‌ها را به درگیری با دیگر ارگان‌های رژیم

انتخابات نمایشی رژیم استبدادی را به نمایشی علیه نظم موجود تبدیل کنیم

کسی بر این پست تکیه خواهد زد اراده خامنه‌ای آن را تعیین می‌کند. بر اکثریت مردم آگاه ایران پوشیده نیست که "انتخابات" ریاست جمهوری در ۲۴ خرداد، بیش از یک مضحکه و معرکه‌گیری شیادان حاکم برای به سرخه گرفتن مردم نیست و تنها در خور سرخه و تحریم فعال همین مردم است. طی ۳۴ سال حاکمیت ارتجاع اسلامی چندین رئیس‌جمهور آمده‌اند و رفته‌اند. تمام جناح‌های بورژوازی حاکم در این سال‌ها امتحان خود را پس داده و هیچ‌یک از آن‌ها، نه خواسته‌اند و نه توانسته‌اند منشأ اثری به نفع توده‌های مردم باشند. رژیم سرمایه داری و استبدادی جمهوری اسلامی طی تمام دوران حاکمیت ننگین خود، جز کشتار و زندان، جز فقر و فلاکت، جز بیکاری و بی‌آیندگی، جز اعتیاد و فحشا و ده‌ها مصیبت اجتماعی دیگر، ارمغان دیگری برای شما توده‌های کارگر و زحمتکش نداشته است. مادام که این حکومت پا بر جا باشد، نه فقط هیچ‌یک از مطالبات و حقوق اساسی توده‌های کارگر و زحمتکش متحقق نخواهد شد، بلکه اوضاع در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وخیم‌تر می‌شود. توده‌های زحمتکش و ستم کشیده ایران بدانند و آگاه باشند که هر مهره رژیم استبدادی رئیس‌جمهور آن باشد، تغییری به نفع آن‌ها رخ نخواهد داد. لذا یکبار دیگر باید دست رد بر سینه تمام مرتجعین بزنند، مضحکه انتخاباتی رژیم استبدادی را فعالانه تحریم کنند و با تشدید مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، تکلیف نظام حاکم را یکسره سازند.

کارگران و زحمتکشان ایران!

راه دیگری برای رهائی از شر فجایع بی‌شماری که جمهوری اسلامی به بار آورده است، جز تشدید مبارزه و سرنگونی آن باقی نمانده است. بیانیید به مقابله و رو در رویی مستقیم با رژیم بر خیزیم و انتخابات نمایشی رژیم استبدادی را به نمایشی علیه نظم موجود تبدیل کنیم! اعتصابات کارگری، اعتصاب معلمان و پرستاران زحمتکش می‌توانند نقش مهمی در آغاز روند این مبارزه و رو در رویی ایفا کنند. بیانیید اعتصاب را سازماندهی کنیم و با گسترش اعتصابات و فرارویی مبارزات توده‌ای به یک اعتصاب عمومی سیاسی، مسیر قیام مسلحانه و سرنگونی انقلابی بورژوازی حاکم را فراهم سازیم. جمهوری اسلامی را که سلب آزادی‌های سیاسی مردم جز لاینفک موجودیت آن است و در آن هیچ جایی برای رای و نظر و انتخاب مردم وجود ندارد براندازیم و با دست گرفتن سرنوشت خود از طریق شوراها و برقراری حکومت شورائی الگوی دموکراتیک‌ترین رژیم سیاسی را به مردم تمام کشورهای جهان ارائه دهیم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

خرداد ۱۳۹۲

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

۷۶ هنوز این توان را داشت تا میان دو جناح اصلاح‌طلب و محافظه‌کار نمایش انتخاباتی برگزار کرده و مردم را با این بازی‌ها به انتخابات بکشاند، امروز حتی مجبور است رفسنجانی را که سوابقی چون ریاست مجلس، نماینده تام‌الاختیار خمینی در جنگ، ریاست‌جمهوری، ریاست مجلس خبرگان و بالاخره ریاست مجمع تشخیص مصلحت را پدک می‌کشد، رد صلاحیت کند. اگر چنین است، تنها یک دلیل می‌توان برای آن آورد و آن بنیست سیاسی رژیم است، رژیمی که تنها مشت آهنین برای‌اش باقی مانده است و البته همین مشت آهنین است که به بحران در سیاست خارجی نیاز دارد و باز همین مشت آهنین است که در قامت رئیس‌جمهور تنها فرمانبردار می‌طلبد.

برای توده‌های مردم اما هیچ فرقی نخواهد کرد. جمهوری اسلامی همان خواهد ماند با همان بحران‌ها و زندگی بر همان مدار خواهد چرخید که امروز می‌چرخد، با همه‌ی آن فلاکت‌ها. اکنون این نیاز به انقلاب است که میرمتر از همیشه به عنوان یگانه راه رهایی کارگران و زحمتکشان و نقطه پایان گذاشتن بر همه‌ی آن دردها و رنج‌ها، در هم‌جا خود را نشان می‌دهد.

می‌کشاند. اما با توجه به حذف رفسنجانی و مشابهی یک نتیجه‌ی دیگر نیز به‌ویژه در صورت ریاست‌جمهوری جلیلی بدست خواهد آمد و آن این‌که اگر مجلس و رسانه‌های حکومتی می‌توانستند تا دیروز معضلات جامعه را به گردن دولت احمدی‌نژاد بیاندازد و جناح‌های مختلف اصولگرا او را به تخطی از راه و روش گذشته محکوم کنند، با ریاست‌جمهوری جلیلی و یا حتی قالیباف و ولایتی، این خامنه‌ای است که هر چه بیشتر مسئول شکست سیاست‌ها و معضلات موجود جامعه (از جمله در درون جناح‌های حکومت و مقامات مذهبی) قلمداد شده و بدین ترتیب بیش از گذشته زیر سوال رفته و موقعیت‌اش دچار تزلزل می‌شود.

نگاهی به انتخابات ریاست‌جمهوری از دوره اول تاکنون، نشان می‌دهد که چه تأثیری بحران‌ها و شکست‌های سیاسی رژیم و انعکاس آن در تضادهای درونی، در کم‌وکیف برگزاری انتخابات و روند آن داشته است که انتخابات سال ۸۸ اوج آن بود. انتخابات سال ۹۲ اما دیگر نمی‌تواند تکرار انتخابات گذشته باشد و برای همین بیش از همیشه به یک نمایش مضحک تبدیل شده است. اگر جمهوری اسلامی در سال

"انتخابات" و شکست

و شورش‌های اواخر دهه ۶۰، چنین به نظر می‌رسید که باید برای عقب‌مانده‌ترین بخش مردم نیز روشن شده باشد که خمینی که بود؟ جمهوری اسلامی چیست و در پی انجام کدام اهداف و مقاصد بر ایران حاکم شده است. چرا که تجربه قاعدتاً بزرگ‌ترین آموزگار است و هیچ تبلیغ و ترویجی نمی‌تواند هم‌چون تجربه زندگی سیاسی به توده‌های مردم آموزش دهد و آنها را آگاه سازد. پس از چه روست که بار دیگر در ۲ خرداد سال ۱۳۶۷، اکثریتی از مردم به پای صندوق رأی می‌روند تا شکستی دیگر بر شکست‌های خود بیافزیند.

مگر جمهوری اسلامی در طول نزدیک به دو دهه از استقرار خود به عریان‌ترین شکل ممکن نشان نداده بود که جز محکم‌تر کردن بندهای اسارت مردم از طریق تشدید سرکوب و اختناق رسالتی ندارد؟ مگر آشکار نکرده بود که به عنوان یک دولت دینی دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی‌ست؟

مگر پوشیده مانده بود که انتخابات چیزی جز یک نمایش مضحک برای جابه‌جایی مهره‌های دستگاه استبداد در رأس پست ریاست جمهوری و ابزاری برای فریب و تحمیق توده مردم نیست؟ مردم چه انتظاری از خاتمی، این شاگرد وفادار خمینی و دولت دینی استبدادی داشتند؟

جمهوری اسلامی در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ با بحرانی جدی مواجه شده بود. سیاست اقتصادی نئولیبرال رفسنجانی به شکست انجامیده بود. این سیاست منجر به فقر کمرشکن اکثریت مردم ایران و شکاف عمیق فقر و ثروت شده بود، نارضایتی کارگران و زحمتکش‌ها به نقطه‌ای رسید که شورش‌های توده‌ای، مناطق وسیعی از ایران را فراگرفت. از طرف دیگر، فشار ناشی از اختناق و سرکوب، منجر به نارضایتی و اعتراض روزافزون به ویژه در میان جوانان شده بود. تحت یک چنین شرایطی است که رژیم برای کنترل و مهار اوضاع به تاکتیک جدیدی روی می‌آورد و جناحی از رژیم عهدمدار این وظیفه می‌گردد که با شعار آزادی و عدالت و ظاهراً نفی و مقابله با سیاست اقتصادی رفسنجانی، بحران موجود را حل، نارضایتی را مهار و رژیم را از بن‌بست نجات دهد.

نتیجه اما همان‌گونه که می‌دانیم شکست این تاکتیک رژیم بود. نه فقط به علت حدت تضادها و ماهیت و خصلت فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی، جناح موسوم به اصلاح‌طلب، نتوانست حتماً تعدیل و تخفیفی در اختناق حاکم پدیدآورد، بلکه در عرصه اقتصادی نیز راه دیگری جز ادامه سیاست اقتصادی شکست‌خورده رفسنجانی در برابر خود ندید. رکود مزمن، تورم دورقمی، افزایش میلیونی بیکاران، وضعیت مادی و معیشتی کارگران را وخیم‌تر کرد. لذا تضادها تشدید و راهی برای خروج رژیم از بن‌بست و کنترل نارضایتی با توسل به تاکتیک اصلاح‌طلبی یافت نشد. جناح موسوم به اصلاح‌طلب نمی‌توانست بحران را حل و نارضایتی را مهار کند چرا که اولاً، راه حلی برای بحران اقتصادی

و جناح قدرتمند آن تحت رهبری خامنه‌ای به این نتیجه رسیده بودند که برای حفظ جمهوری اسلامی و منافع طبقه حاکم، فقط یک راه در مقابل آن‌ها قرار دارد و آن تشدید سرکوب و اختناق است.

بنابراین هیچ چشم‌اندازی برای قدرت‌گیری مجدد جناح موسوم به اصلاح‌طلب و حتا گرایش‌های از نمونه رفسنجانی وجود نداشت. با این وجود آن‌ها به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود و با این محاسبه که بحران‌های متعدد رژیم و نارضایتی عمومی می‌تواند بار دیگر آن‌ها را به جایگاه پیشین بازگرداند، وارد رقابت و درگیری با جناح رقیب خود شدند. برای بخش بزرگی از توده‌های کارگر و زحمتکش روشن بود که این رقابت بر سر منافع اقتصادی و سیاسی دو گروه مرجع است. از این روست که از کل جمعیت ۷۲

میلیونی که به طور واقعی بین ۵۶ تا ۵۸ میلیون حائزین حق رأی بودند، بیش از ۲۰ میلیون تن از مردم ایران در این خمیه‌شعبازی انتخاباتی شرکت نکردند. طرفداران خامنه‌ای آرای خود را سواى تقلب‌های مرسوم از میان روستاییان و برخی شهرهای کوچک و سنتی جمع‌آوری کردند، اما نماینده اصلاح‌طلبان عمدتاً از مناطق مرفه‌تر چند شهر بزرگ و گروه‌هایی از دانشجویان و روشنفکرانی که افق دید آن‌ها فراتر از محدوده‌های جمهوری اسلامی نیست. از این جهت نیز شکست آن‌ها آشکار بود. چون تکیه‌گاه آن‌ها اساساً بر قشر خردبورژوازی مرفه‌ی قرار گرفته است که در دوران جمهوری اسلامی جمعیت آن‌ها رشد کرده و بنا به وضعیت طبقاتی‌شان خواهان تحولات انقلابی در ایران نیستند، بلکه فقط خواهان آزادی‌های فردی و در محدوده تنگی، سیاسی در چارچوب نظم موجود هستند. با این همه باید گفت که بخشی از رأی‌دهندگان موسوی مردمی بودند که از روی توهم و ناآگاهی به او رأی دادند و به یک عبارت، مردمی که از حیث آگاهی، در سطح ۲ خرداد سال ۷۶ باقی مانده‌اند. اما آنچه که در جریان این "انتخابات" اوج افلاس و ورشکستگی "اصلاح‌طلبی" را در ایران جار زد، توسل آن‌ها و طرفداران‌شان به نشانه‌های خرافات مذهبی در تبلیغات بود. پرچم سبز محمدی، شعارهای یا حسین-میر حسین، یا زهرا، و الله اکبر، حالا شعارهای خیابانی و شبانه اوپاش حزب‌الله نبود، بلکه شعار تحصیل‌کرده‌های "مدرن" طرفدار اصلاح‌طلبان پاسدار دولت دینی بود. هنگامی هم که نبرد واقعی آغاز گردید و مردم و جوانان انقلابی که هدفشان سرنگونی جمهوری اسلامی بود با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر جمهوری اسلامی به نهادهای سرکوب رژیم یورش بردند، آن‌ها به خانه‌های خود بازگشتند و شبانه شعار الله اکبر سر دادند و رهبران اصلاح‌طلب آن‌ها با شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه بیشتر" مبارزه انقلابی مردم را محکوم کردند.

اما نبرد جوانان انقلابی چندین ماه ادامه یافت نبردی که سمبل‌های افتخار آفرین آن، از نمونه ندا آقا سلطان بودند که تحریم را با جنگ خیابانی پیوند زدند و در راه هدف بزرگ آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه خود جان باختند.

به استثنای این مبارزه، تمام ماجرای انتخابات

و تعدیل و تخفیف تضادهایی که این بحران را پدید آورده بودند، نداشت. این که پس از گذشت مدتی پلاتکلیفی، خاتمی سرانجام ادامه سیاست رفسنجانی را در پیش گرفت، در همین واقعیت قرار داشت. ثانیاً، جریان موسوم به اصلاح‌طلب قادر نبود حتا تعدیلی ناچیز در اختناق و سلب آزادی‌های مردم پدید آورد و لاقلاً به مطالبه قشرهای معینی پاسخ دهد، چرا که اساساً حتا آزادی بسیار محدود هم در چارچوب دولت دینی ممکن نیست. دولت دینی نفی آزادی‌ست و مسئله دیگر این که حتا آزادی بسیار محدود هم سریعاً به تهدیدی علیه موجودیت دولت دینی تبدیل می‌گردد و تضاد توده مردم را با رژیم استبدادی حاکم به جای تخفیف تشدید می‌کند و در عمل نیز چنین شد.

با این اوصاف و تجربه مردم از دو دهه‌ی حاکمیت رژیم ستمگر جمهوری اسلامی، علت چه بود که تب اصلاح‌طلبی جامعه ایران را فرا گرفت و اکثریت مردم به پای صندوق رأی رفتند؟ چیزی نبود، جز توهمی که شکست دیگری را به مردم ایران تحمیل می‌کرد. این توهم البته از نوع خالص مذهبی آن که در فروردین ۵۸ مردم را چشم بسته به پای صندوق رأی‌گیری کشاند، نبود. تب اصلاح‌طلبی در ظاهر شورشی علیه نظامی جلوه می‌کرد که نماد آن ناطق نوری در آن انتخابات بود. با این وجود چیزی جز این توهم نبود که دولت دینی می‌تواند با آزادی مردم سر سازش داشته باشد. البته عنصر غالب در این توهم نه باورهای خرافی مذهبی که هنوز هم کم نبود، بلکه بی‌تجربگی سیاسی میلیون‌ها جوانی بود که خواهان تغییر و آزادی بودند، اما فاقد هرگونه تجربه سیاسی. آنها در یک دوران بی‌تحریکی سیاسی پس از سال ۶۰ پرورش یافته بودند و از همین‌رو نتوانسته بودند کمترین تجربه سیاسی را به دست آورند. اما از آنجایی که توهمی به آسمان نداشتند، بلکه توهمی زمینی بود، به فوریت توهمات آن‌ها در شکست و به قیام دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ انجامید که یکی از افتخارات مبارزاتی جنبش دانشجویی و توده‌های مردم ایران علیه نظم بیدادگر حاکم است. این قیام توسط اوپاش بسیجی، پاسداران و پلیس با فرمان "اصلاح‌طلبان" سرکوب و دانشجویان به خاک و خون کشیده شدند. مردم ایران بار دیگر بهای سنگینی برای توهم ناشی از زودیابوری خود پرداختند. پیامد این شکست برای توده‌های مردم، تشدید سرکوب و اختناق و فقر و فلاکت عظیم‌تری بود که در دوران احمدی‌نژاد نصیب آن‌ها شد.

اما گویا لاقلاً برای بخشی از مردم، هنوز نتایج فاجعه‌بار شکست‌های سنگین ناشی از شرکت در برخی از انتخابات فرمایشی رژیم کافی نبود و می‌بایستی سه باره شکست و عواقب آن را متحمل شوند.

در سال ۸۸، جریان موسوم به اصلاح‌طلب بار دیگر با وعده‌های پوشالی موسوی و کروبی به مردم، در واقع اما برای باز پس گرفتن منافع و امتیازات اقتصادی و سیاسی گذشته خود از جناح رقیب، وارد صحنه شد. پس از شکست خاتمی و سیاست‌های آن، بی هیچ تردیدی روشن بود که اوضاع جمهوری اسلامی دیگر در وضعیتی نیست تا "اصلاح‌طلبان" بتوانند مواضع پیشین خود را دوباره به دست آورند. جمهوری اسلامی

یک اعتصاب کم نظیر چهار ماهه و دلایل شکستش

مقدمه

مبارزات طبقه ی کارگر بزرگ های زیرین فراوانی در تاریخ یک صد و پنجاه ساله ی اخیر جامعه ی بشری بر جای گذاشته است. بی همتایی تجربه ی کمون پاریس از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ چنان است که کارگران هنوز از شیوه های کموناردها بهره می جویند. درخشش کمون پاریس فقط به این خاطر نیست که برتری روش های مبارزاتی از قبیل مجامع عمومی، قابل عزل بودن نمایندگان در هر لحظه و پذیرفتن آزادی ها، بدون هر پیشوند و پسوندی را به همگان نشان داد، بلکه به این خاطر است که ثابت نمود که مبارزه ی طبقه ی کارگر می تواند دارای زوایا و دیدگاه های متکثر و چندگانه باشد و به حرکت خود ادامه دهد. این چنین کمون پاریس نشان داد که کارگران مجبور نیستند دارای نظر واحدی باشند تا بتوانند برای یک هدف که آزادی سیاسی و فرهنگی و برابری اجتماعی و اقتصادی ست، مبارزه کنند. کمون پاریس شکست اورانه یگانگی تکثرپذیری آزادی خواهی و برابری طلبی طبقه ی کارگر را به منصفه ظهور رساند و به جهانیان این پیام را داد که کارگران آزادی و برابری را برای همه می خواهند، همه ی آثانی که مخالف استبداد و استثمار هستند و حاضرند برای آن مبارزه نمایند. پیش و پس از کمون پاریس تا امروز، طبقه ی کارگر حتی یک روز از مبارزه برضد دشمن طبقاتی اش که طبقه ی سرمایه دار و دولت های حامی آن است دست نکشیده و گاهی به مبارزاتی بس طولانی و دشوار همت گماشته است. اعتصاب معدنچیان انگلستان از مارس ۱۹۸۴ تا مارس ۱۹۸۵ از جمله ی این مبارزات است که بر ضد کمیسیون ملی زغال سنگ برپا شد. این کمیسیون که از حمایت کامل دولت مارگارت تاچر برخوردار بود، تصمیم گرفت که بیست معدن را به بهانه ی "ضرردهی" تعطیل نماید و این چنین موجب مبارزه ی ستایش برانگیز یک ساله ی صد و پنجاه هزار کارگر شد. کسانی که امروز بر تابوت این زن خشم آهن می رقصند بی شک میراث داران همان مبارزه هستند. جنبش کارگری فرانسه اخیراً بار دیگر شاهد یکی از اعتصابات بلندمدت خود بود. این اعتصاب روز ۱۶ ژانویه ۲۰۱۳ آغاز شد و رسماً روز ۲۱ مه ۲۰۱۳ با تظاهرات دو ساعته ی کارگران در درون کارخانه پایان یافت. هر چند اعتصاب چهار ماهه ی کارگران خودروسازی پژو - سیتروئن در شهر اولنه (واقع در نوزده کیلومتری مرکز پاریس) ضربات سختی به کارفرمایان و سهامداران نخستین کارخانه ی خودروسازی فرانسه و هشتمین خودروسازی بزرگ جهان وارد آورد، اما سرانجام با موفقیت همراه نبود و شکست خورد. نزدیک به سه هزار کارگر در کارخانه ی پژو - سیتروئن اولنه کار می کنند و بخشی از مبارزترینشان تصمیم گرفتند با اعتصاب خود برضد بیکاری یازده هزار و دویست نفر که کارفرمایان برای سال های ۲۰۱۴ - ۲۰۱۲ اعلام نمودند، به پا خیزند. آن چه در پی می آید گزارشی از روند شکل گیری

این اعتصاب شکوهمند، اقدامات و اشکال مبارزاتی کارگران، ضدحملات و دسیسه های تهوع آور کارفرمایان و دولت آنان و سرانجام علل شکست این اعتصاب است. بد نیست در ابتدا اندکی با شرکت پژو - سیتروئن آشنایی پیدا کرد تا بتوان شهادت کارگران را برای درافتادن با آن محک زد.

سابقه ی دویست ساله ی خانواده پژو در استثمار و سرکوب کارگران

خانواده ی پژو در سال ۱۸۱۰ نخستین شرکت خود را راه اندازی کرد. این خانواده در سال ۱۸۹۶ "شرکت خودروسازی پژو" را پی ریخت و در سال ۱۹۷۶ موفق شد یکی از رقبای اصلی اش را در فرانسه که سیتروئن نام دارد، "بیلعد" و از آن پس "شرکت سهامی خاص پژو - سیتروئن" نام گرفت و همچنان هر دو خودرو را تولید می نماید.

خانواده ی پژو به جز کارخانه های خودروسازی، دارایی های دیگری هم دارد، اما فقط در این بخش در فرانسه تا پایان ماه مه ۲۰۱۲ کمی بیش از ۶۷۰۰۰ نفر کار می کردند که ده ها هزار تن از آنان کارگران هستند. پژو در کشورهای دیگر به ویژه در چین و ایران فعال است. کارگران ایران خودرو به خوبی مدل های پژو ۲۰۶ و ۴۰۵ را که مونتاژ می کنند، می شناسند. هر چند در فوریه ۲۰۱۲ اعلام شد که پژو - سیتروئن صادرات خود را به ایران به "دلایل مشکلات مالی" متوقف کرده است، اما در سال ۲۰۱۱ پژو در این کشور ۴۵۸۰۰۰ خودرو به فروش رساند که از این نظر ایران را به دومین بازار پژو در جهان تبدیل کرد، به عبارت دیگر پژو از طریق ایران خودرو یک سوم بازار اتومبیل ایران را در اختیار داشت. توقف مبادلات با ایران که ظاهراً در پی تحریم های اقتصادی بوده است برای پژو از نظر مالی اهمیت چندانی نداشت. مسئولان پژو می گویند که بازار ایران فقط ۲٪ عملکرد کل پژو را در سال تشکیل می داد که برابر با ۶۴۰ تا ۸۵۰ میلیون یورو در سال می شد. البته رقیب فرانسوی پژو در ایران که رنو باشد همچنان در بازار خودروی این کشور با "تندر ۹۰" فعال است و امیدوار است که بتواند "سهم" بیش تری را از بازار خودروی این کشور نصیب خود نماید.

خانواده ی پژو اکنون نزدیک به ۳۰٪ سهام کارخانه های پژو - سیتروئن را در اختیار دارد و همچنان اصلی ترین سهام دار است. این خانواده که نماد سرمایه داری خانوادگی ست، سنت دیگری را نیز پاس می دارد که سنت ارتجاعی پدرسالاری ست، در میان وارثانی که در شرکت های گوناگون پژو حضور دارند زنان حق دخالت ندارند و کارهای خیریه و "فرهنگی" می کنند. برای مثال کریستیان که فرزند دختر و ارشد اژن پژو است یک گالری هنری را در اختیار دارد که در برابر دفتر مرکزی پژو در خیابان ارتش بزرگ پاریس قرار گرفته است. او با نام مستعار دو کتاب منتشر نموده است که

عناوین آن ها گویای محتوایشان است: کف بینی از دیدی دیگر و تناسخ در جسم تازه! خانواده پژو از دیرباز چه رأساً و چه با کمک نیروهای دولتی، تخصص سرکوب کارگران را نیز کسب کرده است. این خانواده در یکی از نخستین اقداماتش در سال ۱۸۱۳ یک آیین نامه داخلی برای کارخانه هایش تدوین کرد که بر طبق آن کارگری که "بی انضباطی" و "وقت نشناسی" می کرد یا به "سلسله مراتب" احترام نمی گذاشت بی درنگ جریمه یا اخراج می شد. زمانی که کارگری به نام لویی در سال ۱۸۹۹ تصمیم گرفت نخستین اتحادیه را در یکی از کارخانه های پژو ایجاد نماید، فوراً اخراج گردید، اما همین که تمام کارگران کارخانه ی والانتینه یک پارچه دست به اعتصاب زدند، ارمان پژو وادار به بازگرداندن وی شد. یک سال پس از این ماجرا و هنگامی که کارگران تمام کارخانه های پژو برای حق تشکل و افزایش دستمزدها اعتصاب کردند، پژو به ارتش برای درهم شکستن اعتصابشان فراخوان داد.

کارگران پژو در آغاز اعتصاب عمومی کارگران فرانسه در ماه مه ۱۹۳۶ شرکت نکردند. در ماه مه آن سال هفتاد هزار کارگر در اعتصاب بودند و در ماه ژوئن تعدادشان به دو میلیون نفر رسید. فقط صد هزار کارگر فلزکار در اعتصاب بودند. کارگران پژو در شهر سوشو از جمله کارگرانی بودند که هنگامی به اعتصاب پیوستند که موریس تورز، دبیر اول وقت حزب کمونیست فرانسه در ۱۱ ژوئن گفت: "باید یاد گرفت که چگونه یک اعتصاب را متوقف کرد". این موضوع با توجه به نفوذ حزب کمونیست فرانسه در جنبش کارگری از سویی جای بسی شگفتی بود و از سویی نشان می داد که کارگران پژو دارای روحیه ای مستقل هستند و مبارزه و منافع خود را فدای زد و بندهای سیاسی احزاب نمی کنند. حزب کمونیست فرانسه مانند امروز نبود که دیگر خود را مارکسیست هم نمی داند. این حزب در آن دوران هنوز خود را مارکسیست - لنینیست تعریف می کرد و به اصول پایه ای آن از جمله دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد داشت. تورز از کارگران خواست تا به اعتصاب عمومی پایان دهند چرا که حزب کمونیست از دولتی که لئون بلوم سوسیال - دمکرات تشکیل داد حمایت کرد. اما حزب کمونیست در سپتامبر همان سال تصمیم گرفت از این پشتیبانی دست بردارد و این در حالی بود که دیگر مبارزات جانانه ی کارگری با سرکوب و ایداء فروکش کرده بود. هنوز که هنوز است رسانه هایی که برای سرمایه داری نوکری می کنند هر وقت اعتصابی مانند اعتصاب کارگران پژو اولنه طولانی و رادیکال می شوند جمله ی موریس تورز را یادآوری می نمایند: باید یاد گرفت که چگونه یک اعتصاب را متوقف کرد!

کارگران کارخانه های پژو در مونبلیار در ژوئن ۱۹۶۸ دست به مبارزه و اعتصاب زدند. دولت وقت در حمایت از کارفرما نیروهای ضد شورش ث. ار. اس (سه حرف اول واژه های گروهان های جمهوریخواه امنیت) را برای محاصره و تهدید کارگران به محل فرستاد. کارگران با سنگربندی و اشغال راه آهن محل، به زد و خورد با پلیس پرداختند. مرگ دو کارگر در حوادث مونبلیار موجب شد که ده هزار کارگر

دیگر در مراسم تدفین آنان شرکت کنند و حتی در پاریس دو هزار کارگر پژو دست به تظاهرات بزنند. این اعتصاب موجب شد که دستمزد کارگران ۵/۱۳٪ افزایش یابد، ساعات کار هفتگی از ۴۸ ساعت و ۱۵ دقیقه به ۴۵ ساعت تقلیل یابد و بخشی از دستمزد روزهای اعتصاب پرداخت گردد.

گروهی که شرکت سهامی خاص پژو نامیده می شود در حال حاضر در چندین کشور جهان در تمام قاره ها حضور دارد و شامل ۴۱۱ شرکت صنعتی و تجاری گوناگون و ۴۴ شرکت مالی می شود. اگر این شرکت فراملیتی با دشواری مالی روبه رو بود قطعاً نمی توانست فقط در سال ۲۰۱۱ ۴۰۱۱ چهل و چهار شرکت دیگر را بخرد. وانگهی دستمزد و پاداشی که فقط به یکی از کارفرمایان پژو در سال ۲۰۱۱ پرداخت شده است می تواند نشان دهد که این شرکت تا چه میزانی در مشکلات مالی به سر می برد. روبر پژو در این سال ۴۲۵۰۰۰ یورو به عنوان رئیس شورای مدیریت، ۹۰۰۰۰ یورو به عنوان پاداش حضور در تمام جلسات، ۶۴۷۴۱۷ یورو برای ریاست اف. اف. پ. (بانک پژو) و ۴۷۰۰۰ یورو نیز برای حضور در جلسات همین نهاد مالی پژو دریافت نموده است. برای مقایسه باید گفت که در اول دسامبر ۲۰۱۱ دستمزد خالص حداقل در فرانسه برای ۳۵ ساعت کار هفتگی در ماه دقیقاً برابر با ۱۰۷۲ یورو و ۷ سنت بود و نسبت به سال پیش از آن ۲۲ یورو و ۶۴ سنت افزایش داشت، افزایشی برابر با بهای بیست و دو نان گرمی!

شکل گیری مبارزات و اعتصاب کارگران اولنه

بسیاری از چپ‌هایی که زندگی واقعی کارگری را حتی برای چند روز هم تجربه نکرده اند و به جز آن چه در کتاب هایشان هست چیز زیادی از کارگران و زندگی کارگری نمی دانند، گمان می کنند که به صرف فراخوان دادن به اعتصاب و مبارزه می توان موجی در جنبش کارگری ایجاد کرد، همانان عمدتاً در امواج مبارزاتی که یک جنبش، خواه کارگری و خواه توده ای پدید می آورد، خود را می بازند و پرچم های سفید سازش را همان زمان که نیابستی بلند کنند، به اهتزاز در می آورند و با شرکت در دولت های موجود یا پدید آوردن دولت هایی که نوین می نامند و گاهی عناوین پرطمطراق انقلابی هم دارند، چماقی می شوند بر سر آنانی که زمانی ادعای دفاعشان را داشتند. نمونه ها کم نیستند. در دوره ای اخیر می توان به مانویست ها در نپال و چاوزیست ها در ونزوئلا یا چریک های سابق که اکنون در نیکاراگوئه و برزیل رئیس جمهوراند، اشاره نمود.

نظم سرمایه داری با پایبندی به اصول خود، زندگی کارگران را با پرداخت دستمزدهای ناچیز دشوار کرده است. کارگران با دستمزدهای خود به زحمت از پس هزینه های گوناگون زندگی روزمره برمی آیند. بدین جهت آنان نمی توانند هر روز و هر ماه برای تحقق مطالبات خود دست از کار بکشند، چرا که در این صورت همان حقوق بخور و نمیر را نمی گیرند و آهی

نخواهند داشت که با ناله سودا کنند. اما دستمزدها تنها مسئله ای اصلی کارگران نیست. سرمایه داران گستاخ تر از همیشه با اتکاء به دولت هایی که دارند کارگران را دسته دسته به بهانه هایی همچون "تعدیل نیرو"، "رقابتی کردن"، "بحران اقتصادی" یا "انتقال تولید" اخراج می کنند تا در عمل بتوانند سود بیش تری به سهامداران بدهند و بهای سهام را در بورس بازی بالا ببرند. این ها فقط بخشی از فشارهایی ست که سرمایه داران علیه کارگران اعمال می کنند. بخش دیگر، فشارهای روحی و روانی اند. سرمایه داران با ابزار گوناگونی که در اختیار دارند می خواهند بیش از گذشته کارگران را به فرمان برداری و اطاعت و ادار نمایند و هر روز سلسله مراتب و اتوریته های تازه ای در محیط کار می آفرینند تا بتوانند از وحدت کارگران جلوگیری نمایند و آنان را از مبارزه بازدارند. در سال های اخیر فشار سرمایه داران بر ضد زحمتکشان چنان بوده است که مسئله ی خودکشی به یک بحران جدی جهان کار در فرانسه تبدیل شده است.

کارگران خودروسازی پژو - سیتروئن از این واقعیات مستثناء نیستند. هر چند اعتصابشان روز ۱۶ ژانویه ۲۰۱۳ آغاز شد، اما از ژوئن دو سال پیش - ژوئن ۲۰۱۱ - مبارزاتشان علیه بستن کارخانه ی اولنه شروع گردید. در آن زمان کارفرمایان پژو - سیتروئن هنوز رسماً اعلام نکرده بودند که می خواهند کارخانه ی اولنه را ببندند. اما در همان ماه بود که یکی از اتحادیه های حاضر در کارخانه ی اولنه به یک سند درونی مدیریت دست یافت که صریحاً به بستن کارخانه اشاره می کرد. سرانجام بیش از یک سال بعد، مدیریت روز ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۲ اعلام کرد که کارخانه ی اولنه در سال ۲۰۱۴ بسته خواهد شد و نیمی از کارگران به کارخانه های دیگر فرستاده می شوند و از "نیروی کار" دیگران در شرکت های دیگر منطقه ای که اولنه در آن قرار دارد، همچون شرکت حمل و نقل شهری پاریس و حومه، شرکت ملی راه آهن و فرودگاه شارل دوگل استفاده خواهد شد. البته این ها همه بهانه ای بود برای پوشاندن بیکارسازی هزاران کارگر. کارگران خوب می دانند که کارفرمایان پژو - سیتروئن وقتی آنان را از یک کارخانه بیرون می کنند تعهدی برای استخدام شان در کارخانه ی دیگر ندارند یا نمی توانند از طرف کارفرمایان شرکت های دیگر، مانند اتوبوسرانی و هواپیمایی، قول استخدام به کسی بدهند.

خصلت دیگر مبارزات کارگری که از چشمان چپ های کاغذی دور می ماند طی کردن مراحل گوناگون یک مبارزه ی کارگری ست. این چنین است که بی نتیجه ماندن مبارزات اولیه ی کارگران اولنه آنان را واداشت که از ماه سپتامبر ۲۰۱۳، یعنی سه ماه پیش از آغاز اعتصاب، برای تدارک آن اقدام نمایند و مراحمی را ببیمانند. در کارخانه ای که طبق آمار رسمی در پایان ژوئن ۲۰۱۲ سه هزار کارگر حضور دارند راه اندازی یک اعتصاب کار راحتی نیست، چرا که کارگران همه دارای یک درجه از عزم مبارزاتی نیستند. در این کارخانه مثل بقیه کارخانه های بزرگ، سندیکاهای متفاوتی وجود دارند که هر کدام کارگران را بسته به نظرانی که دارند متشکل کرده اند. بسیاری از کارگران نیز به دلایل مختلف و متفاوت عضو هیچ یک از

تشکلات کارگری نیستند. علت عمدتاً این است که آنان به سندیکاها که زیر نفوذ برخی از گروه های سیاسی هستند اعتماد ندارند. البته کارگران غیرمتشکل در اشتباه مطلق نیستند، چرا که میان سندیکاهای مختلف گرایش های گوناگونی وجود دارند و اتفاقاً یکی از آن ها که در این کارخانه دارای اکثریت است از همه زودتر و سازش کارتر است (نام این سندیکای "خانگی"، سندیکای مستقل اتومبیل است). پس کارگرانی که از بقیه مبارزتراند باید یک رشته محاسبات را بکنند، از جمله این که: کدام سندیکاها تا کجا با جنبش همراهی خواهند کرد؟ چگونه می بایستی تشکلی ساخت که سواى کارگران متشکل در سندیکاهای موجود در کارخانه، معرف نظرات بقیه هم باشد؟ آیا امکان این هست که در خارج کارخانه یک جنبش همبستگی با کارگران راه انداخت؟ آیا چنین جنبشی می پذیرد در صورت اعتصاب درازمدت به صندوق اعتصاب کمک مالی بنماید؟ کارفرمایان و نمایندگان آنان چه ترفندهایی را برای شکست اعتصاب به کار خواهند برد؟ چگونه می توان با دولت که از کارفرمایان حمایت می نماید مقابله نمود؟ از آن جایی که رسانه های بزرگ یک جا در خدمت سرمایه داران و دولت هستند چطور می شود صدای کارگران معترض را به گوش مردم رساند؟

نخستین حرکت های کارگران اولنه پیش از اعتصاب تظاهرات آنان در روز ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲ در شهرک مردمی سه هزار در اولنه بود. آنان سپس روز ۹ سپتامبر ۲۰۱۲ به پاریس آمدند و از فرصت برپایی سالن بین المللی اتومبیل استفاده کرده و در برابر آن دست به اعتراض زدند و مطالبات خود را در برابر هزاران بازدیدکننده ی این نمایشگاه ابراز نمودند. آنان دو روز بعد در محل کارخانه تجمع بزرگی برپا کردند. روزنامه ی لوموند از قول یک کارگر نوشت: "انتخابات برای اولاند تمام شد، ما به او رأی دادیم، وی دیگر به ما نیاز ندارد." یک کارگر دیگر که ۱۸ سال سابقه ی کار در کارخانه ی اولنه پژو دارد، گفت: "من نمی فهمم. دولت با ما نیست. زندگی من در اینجاست. به ما وعده می دهند که در شهر پواسی، مولوز یا رن به ما کار می دهند، اما من دیگر باور نمی کنم." شماره ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۲ روزنامه ی لوموند همچنین گوشه ای از فجایعی را که بیکارسازی کارگران در کارخانه ی پژو در اولنه به بار می آورد منعکس کرد. یک کارگر زن به نام سعیدیه که ۴۱ ساله است به خبرنگار این روزنامه می گوید که شوهرش را در این کارخانه ملاقات کرده است و با هم تشکیل خانواده داده اند و حالا می خواهند هر دویشان را بیرون کنند. او سپس می گوید: "اینده ی ما در دست خردمان است. دولت به ما یاری نخواهد رساند. ما باید این جا و همه جا برای کارمان بجنگیم."

کارگران پژو روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۲ اعلام کردند که روز بیستم همان ماه در اعتصاب خواهند بود و برای تظاهرات به مقابل کاخ ریاست جمهوری در پاریس خواهند رفت. آنان روزهای ۱۵ و ۱۶ سپتامبر که شنبه و یکشنبه بود به نزدیک ترین باجه های عوارض اتوبان رفتند و با بازکردن حصارها از پرداخت پول جلوگیری کردند. کارگران اکثر اوقات از این در صفحه ۸

روش برای اطلاع رسانی و جلب پشتیبانی مردم استفاده می کنند. روز ۱۶ سپتامبر همچنین چهار هزار کارگر پژو در شهر رن دست به تظاهرات زدند و از بیکارسازی ابراز انزجار نمودند.

کارگران اعتصابی کارخانه ی پژو - سیتروئن همچون کموناردهای پاریس از شیوه مجامع عمومی برای بیدار و گفت و گو و تبادل نظر با یک دیگر استفاده کردند. آنان در دومین روز اعتصاب در مجمع عمومی یک "کمیته ی اعتصاب" را تشکیل دادند و چهل نفر از میان خود را به عضویت آن برگزیدند. کارگران در مجمع عمومی به نمایندگان گفتند که باید تمام اسناد و اطلاعاتی که به نام کمیته ی اعتصاب منتشر نمایند و سپس نام اتحادیه هایی را که پشتیبان اعتصاب بودند به آن بیافزایند. اعتصابیگران به جز صدور ده ها تراکت و اعلامیه در طی چهار ماه اعتصاب به انتشار یک "روزنامه ی اعتصاب" اقدام نمودند که ده شماره از آن منتشر گردید. به جز روزنامه ی اعتصاب، کارگران پانزده شماره "خبرنامه" نیز منتشر کردند. اتحادیه ی ت. ژ. ت. برای رساندن صدای کارگران اعتصابی و برای مقابله با سکوت رسانه های بزرگ در خبررسانی، تارنمایی در اینترنت برپا نمود که در آن علاوه بر انتشارات کارگران اعتصابی، فیلم هایی که خود از مبارزاتشان تهیه می کردند یا گزارش های رسانه های دیگر، پخش شد. کارگران در این زمینه در نخستین شماره ی "روزنامه ی اعتصاب" نوشتند: رسانه ها چه خصوصی باشند و چه دولتی، در خدمت کارفرمایان هستند.

کارگران در ابتدای جنبش خود و پیش از آن که اعتصاب را آغاز نمایند به خوبی می دانستند که نمی توانند فقط با راه اندازی اعتراض در کارخانه ی اولنه جلوی بسته شدن آن را بگیرند، با این حال تصمیم گرفتند که علیه آن به پا خیزند. کارفرمایان گفتند که می خواهند کارخانه ی اولنه را در سال ۲۰۱۴ ببندند، کارگران خواهان ادامه کاری آن تا سال ۲۰۱۶ بودند چرا که تا پایان این سال قرار بود سیتروئن C3 که در این کارخانه تولید می شود، همچنان در بازار به فروش برسد. به جز این کارگران به وعده های کارفرمایان برای به کارگیری کارگران در کارخانه ی شهر پواسی پژو و شرکت های دیگر از قبیل حمل و نقل شهری پاریس اعتمادی نداشتند، لذا دومین خواسته ی آنان خروج از کارخانه ی اولنه با یک قرارداد کار دائمی بود. خواسته ی سوم کارگران بازنشستگی پیش از موعد در ۵۵ سالگی برای کارگرانی که ۵۰ سال و به بالا سن دارند، بود و چهارمین خواسته ی کارگران دریافت یک صد و سی هزار یورو به عنوان تاوان برای هر کارگر اخراجی بود. کارگران در طی مبارزات چهار ماهه آنان در تجمعات متعددی شرکت کردند. آنان در این تجمعات همبستگی کارگری را فراموش ننمودند و به جز مطالبات خود از طرح مطالبات عمومی جنبش کارگری چشم پوشی نکردند. یکی از مطالبات عمومی کارگران در فرانسه این است که قانونی وضع گردد که بر اساس آن شرکت هایی که سوددهی دارند حق بیکارسازی کارگران را مطلقاً نداشته باشند. کارگران با این مطالبه نه فقط می خواهند با اخراج های بی رویه مبارزه کنند بلکه هدفشان افشای سوداگری در بازارهای بورس نیز هست،

چرا که هر بار که کارفرمایان تصمیم به "تعدیل نیرو" می گیرند، بهای سهامشان در بورس ها بالا می رود.

روز ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ در حالی که تقریباً یک ماه از اعتصاب کارگران گذشته بود خبرگزاری فرانس پرس گزارش داد که چهار سندیکا که ت. ژ. ت. ت. اف. د. ت. اف. ا. و سندیکای مستقل اتومبیل نام دارند موافقت خود را با طرح "تعدیل نیرو" اعلام کردند و موجب نخستین شکاف های اتحادیه ای در جنبش اعتصابی کارگران شدند. در میان این سندیکاها باید به دومین اتحادیه ی بزرگ فرانسه که ت. ژ. ت. اف. د. ت. است اشاره کرد، سندیکایی که زیر نفوذ سوسیال - دمکرات هاست. یکی از رهبران سابق این اتحادیه یک زن است به نام نیکول نوتا. او از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲ دبیر اول ت. ژ. ت. اف. د. ت. بود. وی همین که از رهبری این سندیکا کناره گیری نمود شرکتی به نام Vigeo را تشکیل داد و تا امروز مدیرکل این شرکت است. از جمله سرمایه گذاران Vigeo، شرکت نفت توتال و EADS هستند، این دومی، بزرگ ترین شرکت سازنده ی سلاح و جنگنده های نظامی اتحادیه اروپاست!

روز ۲۷ مارس ۲۰۱۳، یعنی زمانی که بیش از دو ماه از اعتصاب می گذشت، کارگران تصمیم گرفتند برای رساندن صدای خود به دولت و کارفرمایان پژو از اولنه به پاریس بیایند و ساختمان اداره ی کل کار را به اشغال خود دربیورند. این حرکت که ۱۵۰ کارگر در آن شرکت کردند در عصر همان روز پایان یافت چرا که مسئولان به کارگران قول دادند که در ظرف دو روز جلسه ای با کارفرمایان پژو و با حضور نمایندگان کارگران برگزار کنند. اما کارگران به این وعده دل خوش نکردند و روز بعد دوباره با دو اتوبوس به پاریس آمدند تا دفتر اتحادیه ی کارفرمایان را که Medef نام دارد اشغال نمایند. نیروهای پلیس دولتی به هیچ عنوان این اقدام کارگران را برناتفتند و آنان را با زور از محل اخراج نمودند. اشغال و اخراج کارگران در کل فقط یک ساعت طول کشید. مأموران پلیس سپس ۸۰ تن از کارگران را به اتهام "تظاهرات ممنوع و اعلام نشده" مواخذه نمودند. اتحادیه کارفرمایان فوراً از کارگران برای شکستن یک در شکایت کرد!

کارگران مبارز روز ۱۳ آوریل ۲۰۱۳ تصمیم دیگری را به اجراء گذاشتند که از نظر نمادین هم پر معنا بود. آنان به جلسه ی شورای ملی حزب سوسیالیست، حزب حاکم رفتند و در حالی که نخست وزیر در حال پایان دادن به سخنرانی خود بود، ۵۰ کارگر اعتصابی شروع به شعار دادن و اعتراض کردند. نیروهای انتظامی حزب سوسیالیست از این اقدام چنان به وحشت افتادند که نخست وزیر را مخفیانه از یک در پشتی خارج نمودند. البته دو سه وزیر دولت هم که در این جلسه شرکت داشتند از ترس فراری داده شدند! شعار انتخاباتی فرانسوا اولاند این بود: تغییر، همین حالا. اتفاقاً شعار کارگران هم همین بود. وقتی هارلم دزیر، دبیر اول کنونی حزب سوسیالیست فهمید که در این جا هم نمی شود مثل دفتر اتحادیه کارفرمایان کارگران را با فراخوانی پلیس سرکوب کرد، به مسئولان سالن دستور داد تا بلندگو را به نماینده ی کارگران بدهند. این چنین بود که ژان - پی یر مرسیه پشت تریبون قرار گرفت و گفت: "ما کارگران پژو در اولنه

هستیم. ما سیزده هفته است که در اعتصاب هستیم، اما بیست و دو ماه است که مبارزه می کنیم. ما از زندگی خود، از خانواده ی خود و از کارمان دفاع می کنیم. مبارزه ی ما برحق است. امروز هم آمده ایم این جا تا از شما پرس و جو کنیم."

کمیته ی اعتصاب کارگران اولنه موفق شد در طی اعتصاب یک صندوق اعتصاب را راه اندازی کند. این صندوق وقتی اعتصاب تمام می شد نزدیک به ۸۴۰۰۰ یورو موجودی داشت و نزدیک به ۷۶۰۰۰ یورو نیز قول کمک دریافت کرده بود. بر اساس روزنامه ی اعتصاب شماره ۵ ی ۱۹ فوریه ۲۰۱۳ منتشر شد عده ای از کارگران راه آهن به دیدار کارگران اعتصابی در اولنه آمدند و چکی به مبلغ ۱۵۰۰ یورو را تحویل آنان دادند. کارگران خود نیز در جمع آوری کمک در هنگام تظاهرات در خیابان ها یا جلوی باجه های عوارض گیری اتوبان نزدیک کارخانه شرکت داشتند. این فقط مردم و کارگران در فرانسه نبودند که به صندوق کمک کردند، بلکه به گفته ی خود کارگران کسائی از چین و آمریکا و دیگر کشورها نیز به صندوق اعتصاب پول ریختند. کارگران توانستند با خودمدیریتی، مبلغی هر چند ناچیز، بین هشتصد تا هزار و سی صد یورو در ماه به هر کارگر اعتصابی کمک مالی بدهند. پرداخت پول بر اساس کارت های اعتصاب بود که قبلاً صادر شده بود. کارگران در شماره ی دوم روزنامه ی اعتصاب که روز ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳ منتشر نمودند، نوشتند که برای ۴۳۰ تن از همکاران کارت اعتصاب صادر کرده اند.

به جز صندوق اعتصاب چند گروه از هنرمندان با اجرای کنسرت، درآمدهای آن ها را در اختیار کارگران گذاشتند. برای مثال روز یکشنبه ۷ آوریل ۲۰۱۳ کنسرتی با شرکت ۵۳ هنرمند در شهر بوبینی انجام و درآمدش به کارگران اعتصابی داده شد.

ترندهای کارفرمایان علیه اعتصاب

کارفرمایان پژو - سیتروئن در تمام مدت اعتصاب چهره ی کثیف خود را به جنبش کارگری نشان دادند و اقدامات فراوانی علیه کارگران نمودند.

در ماه سپتامبر ۲۰۱۲ که کارگران مشغول تدارک اعتصاب خود برای ژانویه ۲۰۱۳ بودند، دولت سوسیال - دمکرات حاکم مانند دیگر دولت های سرمایه داری یک کارشناس را مأمور بررسی وضعیت کارخانه های پژو - سیتروئن کرد. همان گونه که کارگران انتظار داشتند این فرد با ارائه ی گزارشی به دولت گفت که کارفرمایان پژو چاره ای به جز "تعدیل نیرو" ندارند تا بتواند تولید را "رقابتی" نمایند. گفته شد که کارخانه ی رنو به عنوان رقیب پژو خوب و سریع جنیب و برای کاهش مخارج تولید برخی از کارخانه هایش را به کشورهایمانند مراکش و رومانی منتقل کرد و پژو هم اگر چنین نکند نمی تواند در فرانسه و جهان به ادامه کاری ادامه دهد. به این ترتیب گزارش کارشناس دولتی همانی بود که پیش تر کارشناسان کارفرمایان از وضعیت پژو ارائه داده بودند، تفاوت فقط در امضای آن ها بود. رئیس جمهور سوسیالیست،

فرانسوا اولاند که در روز ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۲، روز جشن ملی و سالگرد انقلاب کبیر فرانسه گفته بود که بیکار سازی گسترده در پژو پذیرفتنی نیست، دو ماه بعد تغییر نظر داد و مثل همیشه از سرمایه داران پشتیبانی نمود و گفت که "تعدیل نیرو" در پژو طبیعی ست! او دیگر به رأی کارگران احتیاج نداشت تا به آنان وعده های بی پایه و اساس بدهد. این یکی از نتایج حق رأی همگانی ست: وعده و وعید پیش از انتخابات، نسیان و خدمت به دولت و سرمایه داران پس از انتخابات. تازه دولت سوسیال - دمکرات به این ها بسنده نکرد چرا که یکی از روزنامه های نزدیک به آن به نام لیبراسیون روز ۲۴ آوریل ۲۰۱۳ نوشت که بانک پژو - سیترون فاینانس از سوی دولت یک ضمانت ۷ میلیارد یورویی دریافت کرده است تا بتواند به اصطلاح خودسرمایه گذاری نماید و اگر نتوانست قرض هایی را که می گیرد باز پس دهد، دولت به جایش این کار را بکند! اما سرمایه داران پژو - سیترون در عوض این ضمانت چه قولی دادند؟ آنان قول دادند که موقتاً سود سهام را پرداخت نکنند و کارفرمایان نیز مدتی از پاداش های هنگفتی که می گیرند، چشم پوشی نمایند. البته گفتنی ست که پژو - سیترون از این روش بارها در طی حیاتش برای ذخیره سازی سرمایه استفاده کرده است و هیچگاه این عمل مترادف با ورشکستگی آن نبوده است. یک کارگر عضو ث. ژ. ت. این اقدامات را "ترفندهای حسابداری" می نامد. اولاند، این نوکر بی اختیار سرمایه داران حتا در بین دور اول و دوم انتخابات ریاست جمهوری در ۲ مه ۲۰۱۲ گفته بود که اگر رئیس جمهور شود کارگران پژو را به حضور خواهد پذیرفت. او انتخابات را در مقابل نوکر دیگر سرمایه داران، نیکولا سارکوزی برنده شد، اما هرگز حاضر نشد یک ربع ساعت هم که شده کارگران یا نمایندگان آنان را در کاخ الیزه ببیند.

یکی از نخستین اقدامات کارفرمایان این بود که روز ۲۱ ژانویه، در پنجمین روز اعتصاب، نه فقط نیروهای پلیس بلکه جماعتداران خصوصی خود را در ورودی های کارخانه مستقر کردند تا نگذارند کارگران اعتصابی در ساعت ۶ بامداد به درون کارخانه بیایند. کارگران این ترفند را با تجمع دویست نفره ای از میان خود در دفتر یک اتحادیه خنثا کردند. چند روز بعد وقتی کارفرمایان دیدند که این اقدام تأثیری در ادامه ی اعتصاب ندارد از آن دست کشیدند و از آن پس تا پایان اعتصاب کارگران در سوله های تولید مجامع عمومی و تبادل نظر را برگزار کردند. کارفرمایان از کارگران یک کارخانه ی دیگر پژو واقع در سوشو، نزدیکی مرز سوئیس و آلمان، خواستند که به اولاند بیایند و جای همکاران اعتصابی را بگیرند. هر چند کارفرمایان به این کارگران گفتند که دستمزد هایشان را دو برابر می کنند و ۱۰٪ از آن را نیز به عنوان پاداش واریز می کنند، اما حتا یک کارگر این کارخانه نپذیرفت که اعتصاب شکنی کند.

کارفرمایان در اوایل ماه آوریل و زمانی که دو ماه و نیم از اعتصاب کارگران می گذشت اعلام کردند که با شرکت ملی راه آهن، شرکت حمل و نقل شهری پاریس و حومه و فرودگاه شارل دو گل توافق کرده اند که به سی صد کارگر از سه

هزار کارگری که قرار است با بسته شدن کارخانه ی اولنه بیکار شوند، مشاغلی اعطاء گردد. هدف این بود که در صورت امکان بخشی از کارگران اعتصابی را از دیگران جدا نمایند. کارفرمایان یک ترفند کثیف دیگر نیز در مراحل پایانی اعتصاب کارگران زدند. آنان به ۱۳۰ کارگر اعتصابی گفتند که اگر پیش از پایان ماه مه ۲۰۱۳ از کارخانه بروند یک "پاداش" ۱۹۷۰۰ یورویی می دهند. آنان بر اساس طرحشان قرار بود به هر کارگر اخراجی که ده سال سابقه ی خدمت دارد ۴۰۰۰۰ یورو تاوان بدهند و این مبلغ را افزون بر این تاوان به اعتصابگران پیشنهاد نمودند.

پایان اعتصاب و نتیجه گیری

در حالی که کارگران در آخرین شماره ی روزنامه ی اعتصاب نوشتند که اعتصاب ادامه خواهد داشت و آنان حاضرند "قاطعانه" با توجه به پشتیبانی هایی که دارند "تا زمانی که لازم باشد به اعتصاب" ادامه بدهند، رسانه ها روز ۱۷ مه ۲۰۱۳ اعلام نمودند که مدیریت پژو - سیترون در گفت و گو با اتحادیه ی ث. ژ. ت. نتوانست پایان اعتصاب را به دست آورد و کارگران از روز ۲۱ مه ۲۰۱۳ به سر کارهای خود بازمی گردند. این در حالی بود که اعتصاب چهار ماهه کارگران موجب شد که تولید ۱۴۰۰۰ دستگاه از سیترون مدل C3 "از دست برود". کارفرمایان نه فقط پایان اعتصاب را به کارگران تحمیل نمودند بلکه از ث. ژ. ت. خواستند تا از اقدامات قضائی در دادگاه ها علیه "تعدیل نیرو" دست بردارد و در عوض آنان نیز از پیگیری قضائی چهار کارگر اعتصابی که به اتهام "خشونت" و "تخریب" تحت پیگرد قرار داده اند، چشم پوشی می کنند. کارفرمایان همچنین از پرداخت هرگونه دستمزد برای روزهای اعتصاب سر باز زدند. کارفرمایان ترتیبی دادند تا کارگران یک کارخانه ی دیگر پژو واقع در پواسی "عقب ماندگی" حاصل از عدم تولید هزاران دستگاه خودرو را جبران نمایند. بر این اساس، کارگران پواسی باید تا پایان ماه ژوئیه ده دستگاه خودرو در ساعت بیش تر از گذشته تولید نمایند. کارفرمایان زورگو پژو پا را از این هم فراتر گذاشتند و روز ۲۲ مه ۲۰۱۳، یک روز پس از پایان اعتصاب کارگران اولنه، اعلام کردند که یک کارخانه ی دیگر پژو را در شهر مودون "سریعاً" می بندند و در آن جا نیز ۶۶۰ نفر را اخراج می کنند.

برای نتیجه گیری از شکست اعتصاب باید به این پرسش پاسخ داد که چرا ناگهان چنین اعلان هایی شد؟ علت اصلی را باید در این جست و جو نمود که کارگران هر چند به درستی در ابتداء کمیته ی اعتصاب تشکیل دادند و سندیکاهای حامی را ذیل آن قرار دادند، اما به تدریج از درجه ی مراقبت و کنترل خود کاستند و اختیارات را بیش از پیش به یک سندیکا که ث. ژ. ت. بود واگذار نمودند. کارگران در حالی چنین اشتباه بزرگی را کردند که دیدند اتحادیه هایی که بیش تر از ث. ژ. ت. "زرد" هستند به آنان پشت کردند و طرح های کارفرمایان را پیش تر نپذیرفتند. بالاتر گفته شد که این سندیکاهای نه فقط خود تحت نفوذ گروه های سیاسی مختلف هستند بلکه اساساً مخالف این هستند که تشکلات کارگری خود تمام امور را به

دست بگیرند، برای این ها کارگر نباید وقتی از منافع صنفی اش دفاع می کند به کارهای سیاسی و اجتماعی هم بپردازد. آن ها این کارها را به احزاب و گروه های سیاسی واگذار می کنند. اما همان گونه که CFTD زیر نفوذ حزب حاکم سوسیالیست است، CGT زیر نفوذ حزب کمونیست فرانسه و دیگر گروه های موسوم به چپ است. در این کارخانه ی اولنه، ژان - پی بر مرسیه که رئیس سندیکای ث. ژ. ت. است روابط نزدیک سیاسی با ناتالی ارتو دارد. ارتو از رهبران یک گروه تروتسکیستی ست. این گروه هر چند خود را مخالف دولت کنونی اعلام کرده است، اما در چارچوب انتخابات شهرداری ها، زد و بندهایی با حزب سوسیالیست در چند شهر و روستا دارد تا بلکه چند نفر را در این شورا و آن شورای شهر و روستا به کرسی بنشانند، کسانی که حدود اختیاراتشان از تعیین طول و عرض فاضلاب هایی که باید ساخته شود فراتر نمی رود. وقتی یک کارگر اعتصابی به یکی از مسئولان گروه ارتو که "مبارزه ی کارگری" نام دارد خرده گرفت که چرا دارند با دیدار با تک اعتصابگران زمینه را برای پایان اعتصاب آماده می کنند، او به تندی پاسخ داد: "شما تا وقتی که یک اعتصاب را رهبری نکرده اید، نمی توانید به دیگران درس بدهید"! باند تروتسکیستی "مبارزه کارگری" وقتی دید که نمی تواند بخشی از کارگران اعتصابی را برای پایان آن مجاب کند، تصمیم گرفت که از طریق مرسیه کارگران غیراعتصابی را به مجمع عمومی دعوت کند تا این چنین در رأی گیری ها آن چه را شرمگینانه "لغو اعتصاب" می نامد به کارگران تحمیل نماید. این چنین بود که گروه تروتسکیستی "مبارزه ی کارگری" توفیق یافت تا یک اعتصاب کم نظیر چهارماهه را که با تدارک طولانی دو ساله شکل گرفته بود به خاطر منافع سیاسی خود در هم شکند. چرا که ارتو و همپالگی هایش به همان چند صندلی در شوراهای شهر و روستا و داشتن حمایت نمایندگان حزب سوسیالیست نیاز دارند تا بتوانند پانصد امضاء که شرط نامزدی انتخابات ریاست جمهوری ست جمع آوری نمایند.

البته تشکیلات مبارزه ی کارگری یگانه نیروی سیاسی نبود که عملاً موجب شد که اعتصاب کارگران با شکست به پایان برسد. افراد دیگری نیز مانند فیلیپ پوتو، یکی از رهبران حزب نوین ضدسرمایه داری (یک گروه دیگر تروتسکیستی) و نامزد این حزب در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، یا ماری - ژورژ بوفه، رهبر سابق حزب کمونیست فرانسه هم به محل آمدند و به نام دفاع از کارگران عملاً از سرمایه داران دفاع نمودند. بوفه از سوی حزب کمونیست فرانسه از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ وزیر ورزش و جوانان دولت سوسیال - دمکرات ژوسپین بود، دولتی که رکورددار خصوصی سازی ها در سال های صدرانش در فرانسه شد. بوفه که اکنون از سوی حزب کمونیست فرانسه جزو نمایندگان زن پارلمان این کشور است روز ۲۱ ژانویه ۲۰۱۳ به دیدار کارگران آمد و از کارفرمایان خواست تا "مذاکرات جدی" را با کارگران و نمایندگان آنان آغاز نمایند!

پیش تر اشاره شد که موريس تورز در سال ۱۹۳۶ چگونه منافع کارگران را فدای منافع

"انتخابات" و شکست

سال ۸۸ برای همه کسانی که در سازماندهی و حضور در آن نقش داشتند، شکست بود. خامنه‌ای با بزرگترین رسوایی، بی‌اعتباری و شکست تمام دوران زندگی‌اش روبرو شد. احمدی‌نژاد ظاهراً پیروز خیمه‌شب‌بازی، اکنون شکست خورده و مفلوک در حال ترک دوران ریاست جمهوری‌اش می‌باشد. "اصلاح‌طلبان" شکستی سنگین‌تر از دوره گذشته متحمل شدند، آنها گروهی‌ها تا از متوهمین به اصلاح دولت دینی را از دست دادند و عاجلاً دیگر شانس برای بازگشتن به قدرت ندارند. جمهوری اسلامی در چنان بن‌بستی گرفتار شد که دیگر باید به نحوی خود را از شر برگزاری "انتخابات ریاست جمهوری" خلاص کند. در واقعیت، هم اکنون چنین کرده است. فقط این مانده است که نام و مراسم آن را نیز حذف نماید.

خیمه‌شب‌بازی سال ۸۸ هم‌چنین برای آن‌هایی که از شکست‌های گذشته چیزی نیاموختند نیز، شکستی دیگر بود. آن‌هایی که به مرتجع‌ی به نام احمدی‌نژاد رأی دادند، نتیجه آن را در تشدید اختناق و سرکوب و افزایش فقر و بدبختی دیدند و آن‌هایی که به موسوی و کروبی رأی دادند، آن‌ها هم چیزی جز تشدید اختناق و سرکوب عایدشان نشد.

تمام این تجارب از روزی که باورهای مذهبی کور، مردم را در فروردین ۵۸ برای امضای سند اسارت خود، به پای صندوق رأی کشاند، تا خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی سال ۸۸، باید به عموم توده‌های زحمتکش مردم ایران آموخته باشد که فقط یک راه برای نجات از استبداد، نابرابری فقر و بدبختی که دامن‌گیر عموم توده‌های کارگر و زحمتکش شده است، وجود دارد. نبرد برای سرنگونی و برانداختن جمهوری اسلامی و استقرار نظمی که این بار خود توده‌های کارگر و زحمتکش حاکمیت آن را در دست گرفته باشند. تمام شرایط عینی برای سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم است. بحران‌های عمیق و همه‌جانبه، تضادهای لاینحل و به شدت حاد، شکست تمام سیاست‌های رژیم و نارضایتی گسترده عموم توده‌های مردم از وضعیت فاجعه‌بار موجود، همگی دال بر این واقعیت‌اند. جمهوری اسلامی به هر شکلی که خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی جدید خود را در خرداد ماه برگزار کند، نتیجه برای مردم ایران یکسان خواهد بود.

تشدید اختناق و سرکوب، گسترش فقر، بیکاری و گرسنگی، تمام آن چیزهاییست که بقای جمهوری اسلامی نصیب توده‌های زحمتکش مردم ایران خواهد کرد. مردمی که می‌خواهند از اسارت و بندگی، اختناق و استبداد، بی‌حقوقی، نابرابری، فقر و گرسنگی نجات پیدا کنند، چاره دیگری جز انقلاب ندارند.

درستی‌اش ثابت می‌شود؟ سندی‌ها که فقط باید مستقل از دولت‌ها باشند بلکه باید از تمام گروه‌ها و احزاب سیاسی هم استقلال داشته باشند تا بتوانند به معنای واقعی از منافع کارگران دفاع نمایند. زمانی که به کارگران گفته می‌شود که در اتحادیه‌هایتان کار سیاسی نکنید و از مسائلی به جز مشکلات صنفی سخنی نگویید، در واقع کارگر را به این سو می‌رانند که اتوریته‌ی احزاب بیرونی را بپذیرند. در غیر این صورت دیگر نباید جای شگفتی باشد که دبیر اول یک سندی‌کای مستقل از دولت خونخواری مثل جمهوری اسلامی که خود رنج و زندان فراوانی در ایران کشیده است، از محافل جمهوری خواه سرمایه داری بیرون ایران سر درآورد و سخنران همایش‌های آنان گردد یا به رسانه‌های "سبز" قول همکاری دهد. جالب این که حالا بسیاری از همان چپ‌های خارج نشین که وی را همچون پیامبری به عرش اعلا بردند نمی‌دانند با او چه بکنند؟! البته نه همه، چرا که یک عضو یکی از محافل موسوم به "کمونیسم کارگری" در نامه‌ای به او نوشته است: منصور جان، بیا و به ما بپیوند، چرا که جای تو فقط در حزب ماست! این هاست درس‌هایی که کارگران پزو در اولنه یا همکارانشان در ایران خودرو می‌توانند از شکست‌های گذشته بگیرند تا در مبارزات آینده پیروز شوند و آزموده را دوباره نیامایند. کارگر پزو در فرانسه مانند کارگر ایران خودرو در ایران توسط یک کارفرما استثمار می‌شوند، فاصله‌ی جغرافیایی ایشان نمی‌تواند دلیلی باشد تا اشکال مبارزاتی ایشان یا تشکلاتی که دارند، متفاوت باشند. تفاوتی اگر باشد در این است که کارگران ایران خودرو با رژیمی روبه‌رو هستند که حتی یک اتحادیه‌ی زرد مستقل از خود را نمی‌پذیرد و کارگران را برای داشتن هر گونه تشکلی سرکوب می‌نماید. سخن اما بر سر پیروزی نهایی کارگران بر ضد دولت و دین است.

نادر مرتضوی

۶ خرداد ۱۳۹۲

خلاصه اطلاعیه‌های سازمان

کمیته خارج کشور سازمان فداییان (اقلیت) در نیمه اول خرداد ۱۳۹۲، دو اطلاعیه صادر کرده است.

اطلاعیه اول در رابطه با فعالیت‌های جاسوسی رژیم در خارج از کشور و مخاطرات آن برای پناهجویان است. در این اطلاعیه ضمن اشاره به دستگیری جاسوسان سپاه پاسداران در ترکیه، که با استفاده از فحشا به جمع‌آوری اطلاعات و اسناد می‌پرداختند، خطرات ناشی از این فعالیت‌های جاسوسی برای پناهجویان ایرانی را افشا کرده و از تمام پناهجویان خواسته نسبت به این خطرات هشیار بوده و سازمان‌ها و ارگان‌های پناجویی را در جریان این مخاطرات قرار دهند.

در اطلاعیه دوم، که در حمایت از فراخوان کلکتیو سندی‌کاهای فرانسه در دفاع از کارگران ایران صادر شده است، ضمن اشاره به سرکوب مبارزات کارگران و فعالین کارگری، به افشای ترفند رژیم در استفاده از وثیقه‌های سنگین پرداخته است؛ رژیم با این ترفند می‌کوشد کارگرانی را که از پس هزینه‌های روزمره زندگی نیز بر نمی‌آیند، هر چه بیشتر در زندان نگاه دارد و مبارزه طبقاتی آنان را به چالشی فردی تبدیل کند.

کمیته خارج کشور سازمان فداییان (اقلیت) از تمامی هواداران، مدافعین کارگری و نیروهای آزادی‌خواه خواسته است در این تظاهرات ایستاده در دفاع از مبارزات برحق کارگران ایران شرکت کنند.

سرنوشت مردم سوریه در چنگال قدرت های امپریالیست جهان

از نخستین روزهای خیزش اعتراضی توده های مردم سوریه که در ماه مارس ۲۰۱۱ شکل گرفت، تا کنون بیش از دو سال گذشته است. طی این مدت روند جنبش مبارزاتی توده های مردم سوریه با تحولات و دگرگونی های متفاوتی همراه بوده است. اجتماعات اعتراضی و ده ها هزار نفری توده های مردم در تظاهرات خیابانی از جمله مشخصه های بارز این جنبش در ماه های نخستین آن بود. توده های مردم سوریه که با خواست آزادی و کسب مطالبات دمکراتیک به خیابان ها ریختند، از همان آغاز با سرکوب بی رحمانه نیروهای دولتی مواجه شدند. بر اساس آمار نهادهای بین المللی تعداد کسانی که طی دو سال گذشته توسط ارتش سوریه و دیگر نیروهای تحت نفوذ دولت بشار اسد کشته شده اند، بیش از ۷۰ هزار نفر گزارش شده است.

در پی گسترش مبارزات خیابانی، سرکوب و کشتار بی رحمانه معترضین در دستور کار ارتش و نیروهای امنیتی سوریه قرار گرفت. وضعیت موجود، عملاً شرایط شکل گیری گروه های مسلح مخالف دولت بشار اسد را فراهم ساخت. گروه های مسلحی که با پیوستن تعدادی از افسران و نیروهای جدا شده از ارتش سوریه به آنها، بعداً تحت عنوان "ارتش آزاد سوریه" اعلام موجودیت کردند.

کشتار بی رحمانه توده های مردم سوریه از یک طرف و شکل گیری گروه های مسلح تحت عنوان "ارتش آزاد سوریه" عملاً باعث کم رنگ شدن حضور مبارزاتی مردم سوریه در اشکال خیابانی و توده ای آن شد. با حذف تدریجی مبارزات عمومی مردم در خیابان ها، جنبش انقلابی مردم سوریه نیز وارد مرحله تازه ای شد. مرحله ای که با گذشت زمان و با شکل گیری و نفوذ گروه های مسلح افراطی از قبیل القاعده و جبهه النصره در "ارتش آزاد سوریه" عملاً زمینه های دخالت قدرت های بزرگ جهانی را در فرایند تحولات سوریه فراهم ساخت.

به رغم اینکه از همان نخستین روزهای شکل گیری جنبش اعتراضی مردم سوریه، یک صف بندی جهانی نیز بر له و علیه دولت بشار اسد شکل گرفته بود، اما با تشکیل "ارتش آزاد سوریه" سایه روشن های این صف بندی جهانی کنار زده شد و دولت های موافق و مخالف بشار اسد موضع خود را نسبت به تحولات سوریه به روشنی اعلام کردند. در یک طرف این معادله جهانی، روسیه، چین و جمهوری اسلامی به عنوان حامیان اصلی حکومت سوریه ظاهر

شدند و در طرف دیگر آن، آمریکا، اتحادیه اروپا، ترکیه همراه با اکثریت کشورهای عربی در صف مخالفین بشار اسد صف آرایی کردند.

در ادامه روند موجود، چند کنفرانس عمومی تحت عنوان "دوستان مردم سوریه" در ترکیه سازماندهی شد. کرسی نمایندگی دولت سوریه در اتحادیه عرب به مخالفین اسد واگذار گردید و مجمع عمومی سازمان ملل نیز چند قطعنامه در محکومیت حکومت سوریه صادر کرد. طی همین مدت، آمریکا و متحدان اروپایی آن نیز حداقل دو بار تلاش کردند تا از طریق شورای امنیت سازمان ملل زمینه های اقدامات نظامی علیه دولت بشار اسد را مهیا سازند، اما هر بار با وتوی دولت روسیه مواجه شدند.

علاوه بر تحولات فوق الذکر، حوادث چند ماه گذشته از قبیل کاربرد سلاح شیمیایی در سوریه، بمباران پاره ای از اهداف نظامی سوریه توسط دولت اسرائیل و انجام چندین فقره عملیات انتحاری در مناطق مرزی ترکیه با سوریه نیز شرایط کاملاً جدیدی را برای طرفین نزاع در عرصه جهانی رقم زده است. شرایطی که عملاً زمینه های همراهی قدرت های بزرگ جهانی از جمله آمریکا و روسیه را جهت یک مصالحه برای برون رفت از بحران سوریه فراهم ساخته است.

همجواری سوریه با اسرائیل، تأثیر تحولات سوریه بر منطقه، نفوذ گروه های اسلامی و افراطی القاعده و جبهه النصره در "ارتش آزاد سوریه" و نیز حق وتوی روسیه در شورای امنیت سازمان ملل عملاً باراک اوباما را بر آن داشته تا از سیاست دخالت نظامی یک جانبه به نفع "ارتش آزاد سوریه" در مسیر براندازی حکومت بشار اسد پرهیز کند. در واقع، دولت آمریکا که تا پیش از این، کاربرد سلاح شیمیایی در سوریه را به عنوان خط قرمز خود و وقوع چنین اتفاقی را زمینه ای برای اقدام نظامی آمریکا در سوریه اعلام کرده بود، در عمل مصالحه با روسیه را نسبت به رو در رویی این کشور با خود ترجیح داده است.

روسیه نیز با توجه به مجموعه تحولات داخل سوریه و نیز با توجه به تغییر تدریجی توازن قوا به نفع نیروهای اپوزسیون حکومت سوریه در عرصه های داخلی و خارجی، نه تنها امید خود را نسبت به ادامه کاری دولت بشار اسد از دست داده است، بلکه مجموعه شرایط حاکم بر سوریه، روسیه را نیز به این باور رسانده که حکومت بشار اسد رفتنی است. برای روسیه

که با تحولات مصر، لیبی و تونس بخشی از منافع استراتژیک خود در این مناطق را از دست داده است، دیگر پذیرفتنی نیست که از منافع سرشار خود در سوریه نیز به سادگی بگذرد و آنرا دو دستی تقدیم دولت آمریکا نماید. خصوصاً نفوذ و قدرت گیری جریان های اسلامی افراطی از قبیل القاعده و جبهه النصره در ارتش آزاد سوریه نگرانی مشترک هر دو قدرت جهانی است. لذا، مجموعه شرایط موجود، آمریکا و روسیه را بر آن داشته تا به ظاهر در لباس "خبرخواهی" و "انسان دوستانه" برای جلوگیری از کشتار بیشتر مردم سوریه، اما در عمل برای حفظ منافع خود به سیاست مصالحه و همگامی در مسیر تحولات آتی سوریه حرکت کنند.

سازماندهی کنفرانس ژنو ۲ از جمله اقدامات مشترک آمریکا و روسیه در مورد تحولات آتی سوریه است. خبر برگزاری کنفرانس ژنو ۲ که آمریکا و روسیه به طور "دوجانبه" و "محرمانه" بر سر مفاد اصلی آن به توافق رسیده اند نخستین بار توسط خبرگزاری رویترز در روز سه شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ منتشر شد. یک روز بعد از انتشار این خبر، وزیر خارجه روسیه نسبت به "سری" و "محرمانه" بودن آن واکنش نشان داد. سرگئی لاوروف در مصاحبه با شبکه خبری البیان هرگونه ادعای "محرمانه" بودن توافقات میان روسیه و آمریکا را تکذیب کرد. وزیر خارجه روسیه بی آنکه اشاره ای به مفاد توافق مورد نظر روسیه و آمریکا داشته باشد، بر پایبندی روسیه به "اصول" توافق شده با آمریکا تأکید کرد. لاوروف همچنین برگزاری کنفرانس جهانی ژنو ۲ را در ماه ژوئن وعده داد.

اما در روزهای بعد، جزئیات این توافق "محرمانه" توسط خبرگزاری ها و به نقل از "منابع آمریکایی آگاه" در سطح وسیعی بازتاب بیرونی یافت. ایسنا به نقل از پایگاه اینترنتی آسیا ضمن اعلام توافق محرمانه دولت های آمریکا و روسیه بر سر راهکاری مشترک جهت حل و فصل بحران سوریه، از مفاد اصلی این توافق خبر داد. به گزارش پایگاه اینترنتی آسیا، توافق محرمانه آمریکا و روسیه شامل ۴ بند اصلی است. بند اول، پایان درگیری میان ارتش آزاد و ارتش سوریه. بند دوم، مشخص شدن زمانبندی برای آغاز مذاکره میان طرفین درگیر سوری و تعیین منافطلاس به عنوان فرمانده عالی ارتش آزاد. بند سوم، پاکسازی گروه های تندرو از جمله جبهه النصره و گردان آزادگان شام به دست منافطلاس و ارتش آزاد و فراهم کردن زمینه فعالیت ارتش آزاد در مناطقی که خطوط تماس نامیده می شود و بند چهارم، تحویل ریاست

سرنوشت مردم سوریه در چنگال قدرت های امپریالیست جهان

شورای عالی نظامی به مناف طلاس و تشکیل هیاتی نظامی برای مذاکره با چهره های سیاسی مخالفان برای تشکیل دولت انتلافی است. در همین گزارش به نقل از مقامات آمریکایی تاکید شده است، که مذاکره با گروه های سوری تحت نظارت آمریکا و روسیه و با مشارکت برخی کشورهای جهان در کنفرانس بین المللی ژنو در باره سوریه شکل جدی به خود می گیرد.

کنفرانس ژنو ۲ به نوعی ادامه کاری کنفرانس ژنو ۱ است. کنفرانسی که به ابتکار دولت های بزرگ جهانی از جمله آمریکا و روسیه در ژوئن ۲۰۱۲ تشکیل شد. کنفرانس ژنو ۱ جهت بررسی تعیین دولت انتقالی در سوریه به توافقاتی هم دست یافت، اما در عمل با شکست مواجه شد. حال با گذشت یک سال و به نسبت بحرانی تر شدن اوضاع سوریه به رغم وجود پاره ای اختلافات جزئی در پیشبرد اجرای کنفرانس ژنو ۲ به نظر می رسد مصالحه و توافق اصلی میان آمریکا و روسیه بر سر تشکیل دولت انتلافی و جابجایی انتقال قدرت از بشار اسد به انتلاف ملی مخالفان سوریه تحقق یافته است.

حضور جمهوری اسلامی در این کنفرانس و نیز سرنوشت بشار اسد در دولت انتلافی از جمله موارد اختلاف میان روسیه با آمریکا و اتحادیه اروپا است. در کنفرانس ژنو ۱ نیز، به دلیل مخالفت آمریکا جمهوری اسلامی عملاً از حضور در آن باز ماند. اگر چه اینبار نیز آمریکا و اتحادیه اروپا مخالف حضور جمهوری اسلامی در کنفرانس ژنو هستند، اما به نظر می آید که مورد فوق اهمیت سیاسی تعیین کننده ای برای طرفین ندارد. جمهوری اسلامی به دلیل موقعیت شکننده ای که هم اکنون در عرصه داخلی و بین المللی دارد، فاقد ایفای یک نقش سیاسی و دیپلماتیک تاثیر گزار در مناسبات میان قدرت های جهانی است. نقش جمهوری اسلامی صرفاً در حد همان انتقال تعدادی از نیروهای سپاه قدس، کمک های مالی و نظامی به دولت سوریه خلاصه می شود.

اما موضوع حضور یا عدم حضور بشار اسد در دولت انتقالی از جمله مسائلی حاشیه ای است که آمریکا و روسیه در صدد هستند تا با حضور نمایندگان دولت سوریه و نمایندگان انتلاف ملی مخالفان سوریه در

کنفرانس ژنو ۲ بتوانند با رفع این معضل به حل بحران سوریه دست یابند.

به رغم اینکه طی هفته گذشته یک جنگ تمام عیار در منطقه سوق الجیشی القصیر میان ارتش سوریه و مخالفان دولت بشار جریان داشته است، اما طی روزهای گذشته همه نگاه ها به سمت برگزاری کنفرانس ژنو ۲ و چگونگی روند توافق پنهانی آمریکا و روسیه در حل بحران سوریه متمرکز شده است.

تا کنون مفاد چهار گانه توافق دوجانبه آمریکا و روسیه با استقبال شدید اتحادیه اروپا، اخضر ابراهیمی فرستاده سازمان ملل و اتحادیه عرب در امور سوریه، ترکیه و اکثر کشورهای عربی مواجه شده است.

به رغم اعلام آمادگی دولت بشار اسد جهت حضور در کنفرانس ژنو، مخالفان حکومت سوریه اعلام کرده اند که در صورت حضور نمایندگان بشار اسد، آنان در این کنفرانس شرکت نخواهند کرد. با این همه به نظر می رسد رایزنی آمریکا، روسیه و پاره ای از کشورهای عربی می تواند این معضل را از پیش پای کنفرانس ژنو ۲ بردارد.

آنچه تا کنون در پس توافقات میان آمریکا و روسیه آشکار شده است در محاق رفتن مطالبات آزادی خواهانه و دمکراتیک توده های مردم سوریه است. توده هایی که بیش از دو سال پیش برای دست یابی به آزادی، برابری و خواست های دمکراتیک شان با تجمعات ده ها هزار نفری به خیابان ها ریختند، برای رهایی از شر حکومت خودکامه بشار اسد به مبارزه برخاستند، کشتار شدند و اینک پس از دو سال سرنوشت خیزش مبارزاتی شان توسط قدرت های بزرگ جهانی رقم می خورد. قدرت هایی که از بالای سر توده های مردم سوریه برای آنان تصمیم می گیرند.

آنچه مسلم است این پایان راه برای مبارزات توده های مردم سوریه نیست. توده های مردم سوریه بر این امر واقف هستند که منافع و مطالبات شان هرگز در پی توافقات بزرگ قدرت های جهانی تحقق نخواهد یافت. در وضعیت فعلی آنان باید بر این امید باشند تا در فرصتی دیگر انقلاب خود را از سرگیرند و با کوتاه کردن دست مرتجعین داخلی و قدرت های بزرگ جهانی، خود سرنوشت آتی شان را رقم زنند.

کمک های مالی

کانادا

۵۰ دلار	لاکومه
۱۰ دلار	نرگس
۲۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۲

سوئیس

۳۰ فرانک	علی اکبر صفائی فرهانی
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۵۰ فرانک	حمید اشرف
۶۰ فرانک	سعید سلطانیپور
۱۰۰ فرانک	جاویدی

ایران

۱۰۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۱۰۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۱۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
۲۵ یورو	ابراهیم شریفی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمینا
۵۰ یورو	پوران
۲۰۰ کرون	کولنتای ماه مارس ۲۰۱۳
۲۰۰ کرون	کولنتای ماه آپریل ۲۰۱۳

آلمان

۱۵ یورو	یعقوب شکرالهی
۱۵ یورو	رشید حسنی
۱۵ یورو	ناصر شاد نژاد
۱۵ یورو	ایوب ملکی
۲۰ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان

هلند

۱۵۰ یورو	صمد
۱۲۰ یورو	صفائی فرهانی
۴۰ یورو	شورا

مونترال کانادا

توجه

در نشریه کار شماره ۶۴۴ کد رفقای که از مونترال کمک مالی کرده بودند به اشتباه با کد لادن ۳۰۰ دلار و جهان از مونترال ۴۰۰ دلار درج گردید که به صورت زیر اصلاح می گردد.

۳۰۰ دلار	رفیق جهان
۱۰۰ دلار	رفیق کاظم
۱۰۰ دلار	رفیق نظام
۱۰۰ دلار	رفیق اسکندر
۱۰۰ دلار	رفیق هادی

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه

که حدت وخامت وضعیت معیشتی کارگران را در ایران نشان می‌دهد. او می‌گوید که حتی اگر دستمزدها بر اساس تورم افزایش یابند باز هم برای کارگران کافی نیستند، چرا که قیمت کالاهای در بازار هیچ‌گونه ثباتی ندارند و اکنون بهایشان هر روز و گاهی هر ساعت بالا می‌روند.

عضو هیئت مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه می‌گوید که سبد هزینه های خانوار کارگری را یک میلیون و هشتصد تا دو میلیون و پانصد هزار تومان اعلام کرده اند اما اگر کارگر زیر سه میلیون تومان دستمزد بگیرد نخواهد توانست هزینه ی تحصیل، معالجه، خوراک، پوشاک و مسکن خود را تأمین کند و پس اندازی برای روز مبادا داشته باشد البته او تأکید می‌کند که چنین مبلغی هم به شرطی ست که جلوی غول تورم و گرانی گرفته شود.

علی‌نجاتی به درستی بر این موضوع انگشت می‌گذارد که کارگران یک کارخانه نمی‌توانند جدا از کارگران سایر نقاط کشور موفق شوند به افزایش حداقل دستمزد متناسب با نیازهایشان برسند و باید سراسری اعتراض و مبارزه نمایند. باید اضافه کرد که کارگران نیشکر هفت تپه زمانی اعتصاب خود را آغاز کردند که نه فقط در فیش حقوقی فروردین اثری از ۲۵٪ افزایش ندیدند بلکه اصلاً همان دستمزد تا ۲۵ اردیبهشت پرداخت هم نشده بود. این هم از دیگر مصائب جنبش کارگری ایران است که کارگران مجبوراند با اعتراض دستمزد معوقه ی خود را مطالبه نمایند، دستمزدی که کفاف نیازهای اولیه ی کارگران و اعضای خانواده آنان را نمی‌دهد. قاطعیت کارگران نیشکر هفت تپه و یکپارچگی اعتصابشان کارفرمایان را به واکنش و ادانت به طوری که آنان سخنان روز گذشته اشان را فراموش نمودند و روز جمعه ۲۷ اردیبهشت دستمزد معوقه ی فروردین ماه را به حساب های آنان واریز نمودند و این چنین کارگران نیز به اعتصاب خود پایان دادند.

اگر کارگران نیشکر هفت تپه نتوانستند این چنین فوری کارفرمایان قلدر را به عقب نشینی وادارند در حالی که در بسیاری از کارخانه ها و کارگاه های دیگر کارگران شش ماه تا دو سال دستمزد معوقه طلبکارند، علت را فقط می‌توان در تشکلهای در یک سندیکای مستقل از دولت و جدت آنان در اعتصاب جست و جو نمود هر چند که آنان به خواست دیگرشان که طبقه بندی مشاغل است عجلتاً نرسیدند و قطعاً آن را نیز پیگیری خواهند نمود.

جنگ طلبی سرمایه داری و موشک پرانی فاجعه آمیز

رسانه های بزرگ که گاهی از کاه کوه می‌سازند تا افکار عمومی را برای جنگ و خون ریزی آماده نمایند اخیراً از کنار حادثه ای گذشتند که می‌توانست به فاجعه ای بس عظیم تر از آن چه اتفاق افتاد تبدیل گردد.

دولت فرانسه که اکنون در دست سوسیال - دمکرات های حزب سوسیالیست این کشور است در اوایل ماه مه سال جاری دست به آزمایش یک موشک به نام M51 زد. این موشک که می‌تواند حامل یک کلاهک هسته ای باشد در ساحل شهری به نام پان مارک در منطقه ی برتانی واقع در شمال غربی فرانسه از یک زیردریایی پرتاب شد.

دولت فرانسه مبلغ نجومی ۳۱ میلیارد یورو را فقط برای توسعه این موشک اختصاص داده است. بر اساس برآورد فدراسیون ضدهسته ای برتانی که یک تشکل صلح طلب است این مبلغ برابر با دستمزد ۱۸۰۰۰ پرسنار در طی ۲۰ سال است.

روز ۵ مه برابر با ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ یک زیردریایی هسته ای فرانسوی مدل SNLE یک موشک M51 را پرتاب نمود. این موشک ۱۲ متر ارتفاع و ۵۶ تن وزن و بردی برابر با ۹۰۰۰ کیلومتر دارد. بهای هر موشک ۱۲۰ میلیون یورو است و اگر کلاهک هسته ایش را حمل می‌کرد تبدیل به بمبی می‌شد که ۶۰ برابر بمب اتمی که امپریالیسم آمریکا بر سر مردم هیروشیما در ژاپن ریخت، قدرت دارد. اما موشک M51 که روز ۵ مه از زیردریایی فرانسوی پرتاب شد، فقط یک دقیقه بعد به علت نقص فنی متلاشی شد و تمام تکه هایش در مساحتی به اندازه ی ۹۰۰ کیلومتر مربع و در عمق ۱۰۰ متری پخش گردید و این چنین محیط زیست دریایی را برای سال های دراز آلوده نمود. اما اگر کلاهک هسته ای این موشک به آن متصل می‌شد در اثر این انفجار تمام منطقه ی برتانی به مساحت کمی بیش تر از ۳۴۰۰۰ کیلومتر مربع با خاک یکسان می‌گشت!

تشکلات صلح طلب فرانسه می‌پرسند چرا دولت این کشور با آزمایش M51 عملاً پیمان عدم گسترش سلاح های هسته ای را زیر پا گذاشته است؟ چرا دولت فرانسوا اولاند روز ۱۵ فوریه گذشته تلاش کرد که علیرغم مفاد این پیمان به

هندوستان راکتورهای هسته ای بفروشد که خود جزو سه کشوری در جهان است که این پیمان را امضاء نکرده است؟ آن ها می‌پرسند که آیا دولت فرانسه نمی‌داند که بین فن آوری هسته ای غیرنظامی و نظامی فاصله ای نیست و یکی به دیگری اجازه می‌دهد تا سلاح های کشتار جمعی هسته ای ساخته شود؟ این تشکلات از حزب سبزهای فرانسه می‌پرسند چگونه است که هنوز با این واقعیات ادعای دفاع از محیط زیست را دارد و در دولت کنونی وزیر دارد و در مجلس شورای ملی فرانسه با فراکسیون حزب سوسیالیست متحد است؟

جالب است یادآوری شود که یک فعال صلح طلب در آغاز سال ۲۰۱۲، هنگامی که فرانسه وارد کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری می‌شد، از ژان - لوک ملانشون، نامزد ریاست جمهوری "جبهه ی چپ" (متشکل از حزب کمونیست فرانسه و حزب او موسوم به حزب چپ و چند گروه کوچک تر از جمله حزب کمونیست کارگران فرانسه که حزب برادر توفان است) پرسیدند تا نظرش را مشخصاً در مورد M51 بدهد. او چنین گفت: "اگر شما از من می‌خواهید که استفاده از M51 یا موشک ASMP را متوقف کنم، من نمی‌توانم به شما قول بدهم که هرگز از آن ها استفاده نخواهد شد. من نمی‌توانم قول بدهم که هرگز از یک سلاح اتمی استفاده نخواهم کرد، چرا که این بر خلاف تعهدات من برای دفاع از صلح است!"

آری این چنین است که اکنون بیش از همیشه دفاع از صلح هم با سرنگونی بی قید و شرط کلیت نظام سرمایه داری گره خورده است و دیگر نمی‌شود به چپ های قلابی رنگارنگ اعتمادی نمود. مردم برتانی روز ۵ مه از فاجعه ای بالقوه بس عظیم جان سالم به در بردند. اما همیشه چنین خواهد بود چرا که سرمایه داری و جنگ همزاد و هم سرنوشتند. برای برطرف کردن خطر جنگ باید ریشه اش را زد، این ریشه نظام سرمایه داری جهانی نام دارد.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:
Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://71.18.109.83/>

پست الکترونیک :E-Mail

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 646May 2013

مشاغلی شدند که از بیست و چهار سال پیش بدین سو در کارخانه ی نیشکر هفت تپه تحقق نیافته باقی مانده است. آنان همچنین خواهان پرداخت فوری دستمزد فروردین ماه با افزایش بیست و پنج درصدی اش گشتند.

علی نجاتی که عضوی از هیئت مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه است در گفت و گویی با تارنمای اتحادیه آزاد کارگران گفت که کارگران با دریافت برگ حقوقی خود متوجه شدند که ۲۵٪ افزایش حداقل دستمزد در آن محاسبه نشده است. او افزود که اعتراض مقاماتی کارگران به جایی نرسید و مسئولان نیشکر هفت تپه با قلداری زاید الوصفی به کارگران گفتند که هر کاری که می خواهید بکنید و هر جا می خواهید شکایت کنید. مسئولان سپس افزودند که اگر اضافه حقوقی هم در کار باشد ۲۵٪ نخواهد بود و بین ۱۱ تا ۱۵٪ خواهد بود.

علی نجاتی در ادامه ی گفت و گو افزود که برخی از پیمانکارها هم حاضر نیستند ۲۵٪ را اضافه کنند و قراردادهایی با کارگران امضاء می نمایند که در آن ها مبلغ مزدی کارگران قید نشده است. علی نجاتی سپس به واقعیتی اشاره می کند

در صفحه ۱۳

یادداشت‌های سیاسی

اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه

کارگران نیشکر هفت تپه روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ به اعتصاب متوسل شدند. کارفرمایان نیشکر هفت تپه که پشتگرمی دولت مذهبی سرمایه داری را با خود دارند نه فقط نمی پذیرند تا طرح طبقه بندی مشاغل را اجراء کنند، بلکه از ۲۵٪ افزایش حداقل دستمزد نیز سرپیچی می کنند. نمایندگان کارفرمایان که از اعتصاب یکپارچه ی کارگران هراسان شده بودند به میان آنان آمدند تا طبق معمول همیشگی با وعده و وعید اعتصاب آنان را در هم شکنند. اما کارگران به آنان گفتند که به هیچ عنوان نمی توانند از افزایش بیست و پنج درصدی حداقل دستمزد چشم پوشی کنند یا در انتظار آن بنشینند، چرا که افزایش بهای کالاهای اولیه مورد نیاز آنان و خانواده اشان روزمره شده است و آنان نیز باید آن ها را به قیمت روز تهیه نمایند. لذا کارگران همچنان خواستار اجرای طرح طبقه بندی



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دمکراسی شورائی

تلویزیون دمکراسی شورائی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورائی ادامه‌ی راه و مسیر است که پیش از این رادیو دمکراسی شورائی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America

3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی